

## و قایح بعد از بسوط آدم تا هجرت

درین بخت اوسا سری هر دو از صحت بری میشدند و در قبی می افتادند و تب میکردند لاجرم سامری از مردم و مردم از سامر  
 که زبان بودند علی الجبله چون بنی اسرائیل از پرستش که ساله آنجا رفودند و سرتی در میان شرکین و موحیدین آشکار بود موسی فرمود  
 تا آن که ساله را سو مان زده قرائنه آنرا در آب ریختند و حکم کرد تا قوم از آن آب بنوشند هر کس آن کو ساله پرستش کرده بود بر  
 زبانش خالی زمین پدید شد و شرک از موجد جهان گشت آنگاه موسی فرمود تا بنی یوی شمشیر را بر کتفینشان دو اوزه  
 هزارتن بودند پس حکم قار قمار هوا تیره و تاریک گشت و موسی در میان بنی یوی بایستاد و گفت *فَاثْقُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَفَرَأَيْتُمْ كَيْفَ كُنْتُمْ*  
*بِأَيْدِيكُمْ كَيْفَ كُنْتُمْ خُودًا كَيْفَ كُنْتُمْ* این گشته شدن بهتر است از زندگانی شما نزد آفریننده شما که کار از آن سرانیز بر انداختند  
 و بنی یوی بر آشنای پیکان نه رحم نکردند و از با دانا چاشنگاه سه هزارتن از ایشان عرضه شمشیر ساختند آنگاه بمقاد قایح *فَلْيَكُفَّمْ قَلْبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ*  
 این هوالتوب الرحیم از برای قتل بر شد و هوا روشن شد و تیغها دیگر بریدن نداشت و کردنها را دیگر آب نیرساند  
 و این علامت غفران بود پس بنی یوی دست از کشتن برداشتند و قوم را بحال خود گذاشتند علی الجبله این چنان گشت که در  
 عید السلام در طور بود و در بعین میقات کوئید چنانکه مذکور شد و درین مدت آنحضرت در طور همه وقت نشسته بود و هیچ طعام  
 عروج موسی عید السلام بطور سینا در اربعین شفاعت و طلب رویت خداوندیم سه هزار و شصت و نبال *۳۶۲۹*  
 چون یازده روز از اربعین میقات برگزشت از ترات جلال خطاب آمد که ای موسی بنی اسرائیل را برداشته روانه ارض کنعان  
 باش همان زمین که منج با بر اسیم و اسرائیل و عن کرده ام لکن من در میان شما نخواهم بود و همراه شما نخواهم آمد زیرا که  
 این قوم گردنکش و جبارند اکنون کوی تا همه در جبل حوریب حاضر شده عیلهای خود از تن پیرون کنند و زیور را بریزند تا کیفر اربعین شفاعت  
 کردار ایشانرا اهلک سازم زلزله عظیم در میان بنی اسرائیل افتاد و دشتی بزرگ روی نمود لکن ناچار تمامت قوم در دامن جبل  
 حوریب جمع شده عیلهای ریختند و منتظر عذاب بایستادند حضرت موسی خیمه خود را دور از مردم پهای کرد و هر سه گاه داخل  
 خیمه میشد و بسوی خیمه میرفت قوم از عجب او گران بودند تا گاه میدیدند مقارن دخول موسی بخیمه ستون ابری فرود شد  
 چو دوازه خیمه قائم میگشت و خداوند با موسی تحکم میفرمود و مردم هر یک از در خیمه خویش سجده میکردند و دنیایشان میموندند آنگاه  
 موسی بدلول و اختار موسی *قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا يُقَاتِبُوا بِمَعَادَتِنِ* از شاخ بنی اسرائیل برای شفاعت است بطور شد  
 و این کرت را نیز بهل روز مدت بود و این جمله را اربعین شفاعت خوانند زیم در این ایام آنحضرت طعام نخوردی و آب ننوشید  
 و شبانروز در سجده بودی چون بدلول *مَعْقُودًا عَلَيْنَا مِنْ نَفْيِ ذَلِكُمْ* غفار القلوب از معاصی ایشان در گذشت و شاخ  
 بنی اسرائیل آسوده شدند و مکالمات خداوند را اجل و علا با موسی بشنیدند طالب دیدار پروردگار گشتند و گفتند یا  
 موسی آن تویمین گشت حتی زانه حجه تا تصدیق کنیم ترا که این سخن از برای حجاب سخن حق است تا آشکار خدا را بگویم  
 اگر چند میدانت که آفتاب بر وزن در نشود و در یا بگو زه در بنجد مقید ادراک مطلق نمند برای کشف این معنی ترا  
 گفت بیت آری *فَنظَرْنَا إِلَيْكَ* پروردگار خود را بنامی با من تا ترا پی پرده مشاهده کنم و معاینه به چشم چون موسی این  
 سخن بر زبان راند روزگار دیگرگون شد و غلظتی شدید با دید آمد چنانکه هفت فرسنگ کرد اگر در طور را فرود گرفت و همه چیز از  
 موسی دور ماند حتی طغیان کاتبین از روی جدا شدند و درامی آسمانها را پوشانده شد و طبعات طغیه بر آنحضرت ظهور کردند  
 و خداوند با او حکم فرمود و خود چهار هزار کله دیدار بشنواید آنگاه فرمود *قُلْ تَرَانِي أَيْ مَوْسَى* تو مرا نتوانی دید و هرگز نتوانی  
 دیدی زیرا که زوی من دیده نشود و هر که روی من چند زدن نماید *لَكِنْ نَظَرْنَا إِلَى الْجِبَلِ فَلَانِ اسْتَقَرَّتْ مَكَانَهُ فَوَقَفَ تَرَانِي* لکن بری

کتب  
 نسخ کاتبان  
 کفرای خود را  
 زای خود  
 کتب  
 نسخ کاتبان  
 کفرای خود را  
 زای خود

طلب رویت  
 خداوند

# جلد اول از کتاب اول فایح التواریخ

جبل مکران باشن تا چون جوج جلال ابران کدر و مشاهدت کنی اگر کوه بتو نیاید و آنرا جبل جهنم نامند و آنرا انی حال مرا میانه  
 به منی فلما تجلی ربی لیلجلی جسدی و کاد حسته موسی صفا آنگاه تا پس از دیدار جلال جبل سینا تجلی کرد و آن کوه پاره پاره گشت  
 و بعد از آن حضرت از آنجا از آسمان فرود شد و صدالی میب نشیب آمد که مشایخ بنی اسرائیل بدیدن و شنیدن آن برودند  
 و بوختند موسی علیه السلام چون آن آیات عظیمه مشاهده کرد پشاده او شش گشت چون پس از یحیا نوزد با خود آمد گفت الهانک  
 منزله میدارم ترا از هر چه نالایق است و باز گشت یکنم بسوی تو از آنچه برای قوم مسلت کردم خداوند فرمود یا موسی  
 انی اصطفیتک علی الناس من تراب مردمان برگزیدم و مرتبت نبوت و اوم اما دیدار من بدین نشود و در فرود دیدن نباشد  
 آنگاه موسی را دل بجای آمد و از مشایخ بنی اسرائیل یاد آورد که آیا قوم ویرا بقتل ایشان متهم سازند یا اندیشه دیگر نمایند  
 قال رب لا شیئت انکلتهم من قبل گفت ای پروردگار اگر میخواستی ایشان را ازین پیش هلاک میکردی این بی ای  
 فقتلتهم من قبل گفت ای پروردگار اگر میخواستی ایشان را ازین پیش هلاک میکردی این بی ای  
 کرد کار ایشان را بر آنحضرت و از نوزد کانی داد پس مشایخ بنی اسرائیل برخواستند سجده شکر بکنداشتند و در خدمت موسی بمانند  
 باز آمدند و مردم را مراده دادند که خداوند شفاعت موسی از جرمی که آنجا عت در پرستش کوه ساله کرده بودند در گذشت

هلاکت مشایخ  
بنی اسرائیل

عروج موسی کبوه طور در اربعین ضراعت نیز سه هزار و شصت و هفت و نه سال بعد از هبوط آدم بود ۳۸۶۹

بعد از بیعت شفاعت حضرت موسی با عنایت یزدانی از جنایت قوم دل فارغ کرد و از آن خشم و غضب باز آمد پس بفرمود اذنا  
 نوح و بی نوحنا هدی و رحمة للذین هم لربهم یرجون بقیه آن الواح که از دست پهنده بود و فراموش کرده احکام آنرا که مشتمل بر  
 هدایت است بود باجست و از خداوند فیاض مسلت فرمود که در ازای لوحهای شکسته الواح دیگر عنایت شود از پنجاه جلال خطاب  
 رسید که ای موسی مانند آن لوحها که خورد و شکستی بر تراش و با بادوان بر فراز جبل حاضر باش تا دیگر باره همان کارش سختین  
 در آن لوحها مرقوم آید لکن مسپاید بچس در جبل با تو همراه نباشد و در میان نزدیک جبل چرا کنند پس حضرت موسی لوحهای سنگ  
 که شماره دوازده بود بر تراشید و صحرایان بر فراز جبل شد و چهل روز بر پای ایستاده بود هم خوردنی و آشامیدنی نداشت  
 و آن چله را اربعین ضراعت گویند علی الجده خداوند بجلوه جمال در وی کزیت فرمود منم خداوند یک عهد بنخنده رحمت  
 کننده و در چشم کثیر الاحسان موسی روی بر خاک نهاده بسجده درآمد و گفت پروردگار از زلات این قوم ضعیف در گذر  
 و بر جبرایم ایشان بجایش فرمای خطاب آمد که ای موسی با بنی اسرائیل بجوی شریک برای خداوند بخیرند که من خداوند بخیر  
 و زنا کاری شاعر خود نسا زنده با کفار موصلت رواندازد و چون بر کفار غلبه کردند ایشانرا ختمه فرمایند و عید فصیح را مرعی دارند  
 و نخت زادگان مواسی خود را در ازای نخت زادمای خود فدیه کنند و بعد از بیت آرام گیرند و از پی کاری نروند و خون زنج  
 بر نان و غیر نیز نذو گوشت ذبح عید فصیح را تا صبح باقی نگذارند و بر محصولات خود را بخانه خدا برسانند آنگاه بفرستند  
 نذنی الانواح من کل شیئی و من عقیقه و تضییع کلمات عشره بدست قدرت خداوند بر الواح مرقوم شد و کتاب توریته  
 ظهور توریته  
 امان مشتمل بر دو عهد و عهد دوم و امید و امر و غنی و حلال و حرام پس حضرت موسی شکر کت متعال گذاشته و آن الواح  
 برداشت و آنکوه طور پذیر آفت پیمان قوم نزول فرمود و هم در آن روز که دهم تشرین الاول بود انجمنی کرد و قوم را فراموش  
 آورد و احکام توریته را بر ایشان القا فرمود بنی اسرائیل چون آن او امر و نوای باز داشتند پذیرش آن تکالیف را نمانند  
 شمر و نذ و بدلول فالوا سیمنا و خصنینا با موسی گفتند آنچه فرمودی شنیدیم لکن طاعت کنیم چه قبول آن بر ما صعب است آنحضرت

اربعین ضراعت

انوار  
نوشته شده در  
روزان

## وقایع بعد از بسوط آدم تا هجرت

از انکار ایشان ضحری بزرگ روی نمود پس معاد و رفقا و کلم الطوره خذوا انفسکم بقیوه و استسعدوا دست قدرت خداوند  
 گوه خود را بر آورده بر سر ایشان معلق بداشت چنانکه گمان بردند هم اکنون فرود شود و ایشان را هلاک کند و از پیش روی  
 آنجماعت آتشی افروخته جلوه نمود و از نوبال دریایی بی پایاب پدید آمد موسی فریاد بر آورد که ای قوم اگر کتاب خدایرا پذیرفتار  
 باشید این دایره رمانی مکن است والا عرضه هلاک و دمار خواهد شد بنی اسرائیل چون از هیچ روی مقری و مناصی  
 نیافتند قبول احکام خداوندی نموده بروی در افاقه و سجده کردند چون در پیهم بودند که مباد آن جبل فرود شود و ایشان را  
 نابود کند و هر گاه بر سر جای خود قرار گیرد باز بر سر انکار شوند یکطرف رخساره خود را بر خاک گذاشته از یکجهم گوه را نظاره  
 میکردند تا عاقبت کار باز دانند هم از نیمه از آن روز تا کنون این سنت در سجده مرغی از مد علی الحجه چون گوه از فراز سر ایشان بکشد  
 در حضرت موسی حاضر گشته آغاز ضراحت کردند و از احکام چند که آنجماعت را صعب نمود تمسک تخفیف شدند موسی علیه السلام  
 از خداوند درخواست تا هر صعب برایشان سهل گردد و تا مات احکام توریه بسید و سیزده حکم استقرار یافت پس یکی شاکر  
 شد و خاطر طسیرین عبودیت پروردگار مقرر است که هر گاه موسی بطور بریشد و خداوند بادی تکلم میفرمود چهره اش مانند قاپ  
 آسمان میدرخید چنانکه انعکاس را امکان نظر با جمال مبارکش بود و چون از طور نسرودید متراکن بنی اسرائیل حتی هر دو از  
 تقرب وی ترسان بودند زیرا که همچنان عارضش در خشدگی داشت پس آنحضرت تقابلی بر چهره می بست و هر گاه بطور بریشد  
 آن نقاب بریداشت ببا خداوند مکالمه میفرمود و چون رخصت انصراف یافته پیمان قوم می آمد دیگر باره روی خود پوشید

از انکار ایشان ضحری بزرگ روی نمود پس معاد و رفقا و کلم الطوره خذوا انفسکم بقیوه و استسعدوا دست قدرت خداوند  
 گوه خود را بر آورده بر سر ایشان معلق بداشت چنانکه گمان بردند هم اکنون فرود شود و ایشان را هلاک کند و از پیش روی  
 آنجماعت آتشی افروخته جلوه نمود و از نوبال دریایی بی پایاب پدید آمد موسی فریاد بر آورد که ای قوم اگر کتاب خدایرا پذیرفتار  
 باشید این دایره رمانی مکن است والا عرضه هلاک و دمار خواهد شد بنی اسرائیل چون از هیچ روی مقری و مناصی  
 نیافتند قبول احکام خداوندی نموده بروی در افاقه و سجده کردند چون در پیهم بودند که مباد آن جبل فرود شود و ایشان را  
 نابود کند و هر گاه بر سر جای خود قرار گیرد باز بر سر انکار شوند یکطرف رخساره خود را بر خاک گذاشته از یکجهم گوه را نظاره  
 میکردند تا عاقبت کار باز دانند هم از نیمه از آن روز تا کنون این سنت در سجده مرغی از مد علی الحجه چون گوه از فراز سر ایشان بکشد  
 در حضرت موسی حاضر گشته آغاز ضراحت کردند و از احکام چند که آنجماعت را صعب نمود تمسک تخفیف شدند موسی علیه السلام  
 از خداوند درخواست تا هر صعب برایشان سهل گردد و تا مات احکام توریه بسید و سیزده حکم استقرار یافت پس یکی شاکر  
 شد و خاطر طسیرین عبودیت پروردگار مقرر است که هر گاه موسی بطور بریشد و خداوند بادی تکلم میفرمود چهره اش مانند قاپ  
 آسمان میدرخید چنانکه انعکاس را امکان نظر با جمال مبارکش بود و چون از طور نسرودید متراکن بنی اسرائیل حتی هر دو از  
 تقرب وی ترسان بودند زیرا که همچنان عارضش در خشدگی داشت پس آنحضرت تقابلی بر چهره می بست و هر گاه بطور بریشد  
 آن نقاب بریداشت ببا خداوند مکالمه میفرمود و چون رخصت انصراف یافته پیمان قوم می آمد دیگر باره روی خود پوشید  
 ساختن صندوق عهدنامه سه هزار و شصت و سی سال بعد از بسوط آدم بود  
 شرح اربعین میقات اشارتی رفت که خداوند با موسی فرمود که پاره آلات و ادوات فراهم کند پس آنحضرت چون از اربعین میقات  
 و ضراحت فراغت جست بفرمان یزدان بطنین ابن اوری بن حور را که در صنعت زرگری در میان بنی اسرائیل پی عدیل بود بخواست  
 و او مردی دانشمند از اولاد یهود بود و همچنین انا ب بن جیسا مک که از خاندان دان ترا داشت حاضر نمود و او نیز مرد  
 کار دان و هنرمند بود پس بفرمود تا صندوقی از چوب شمشاد ساختند که طولش دو ذراع و نیم بود و یک ذراع و نیم عرض و  
 ارتفاع داشت مخوف بزر خالص با لنگرهای زرد و طلعمای زردین تا جای لوحهای عهدنامه باشد و آنرا صندوق الشهاده گفتند  
 آنگاه فرمود تختی از زر خالص ساختند که آرا تحت رحمت میخواستند و دو ذراع و نیم طول داشت و یک ذراع و نیم عرض و دو فرسخ  
 زردین بر فراز آن رو بروی یکدیگر نصب کردند که پرهای ایشان تمام تخت را فرا گرفته بود و آنرا بر سر صندوق الشهاده جای  
 دادند آنگاه خوانی از زرد ناب ساختند و دو ذراع طول داشت و یک ذراع عرض و در تقاضای یک ذراع و نیم بود با لنگرهای  
 زرد طلعمای زردین از آن پس ادوات و ادواتی مانند جاها و دو سکا نیها و شمشادها و غیر ذلک ساختند که یک قطار زر  
 خالص صرف آن جمله شد آنگاه سر پرده راست کردند که آنرا ایلک نامیدند و تین کاوش را سکن گفتند چهل ذراع طول  
 آن بود و پست و پشت ذراع عرض داشت و آن باقیه از پشم بز بود باطلعمای زردین و قلابهای زرد پوشی بر زر آن نیز  
 از پشم قوچ سرخ بر او آخستند و برای آنکه از باران و باد هیچ آیب نماند از پوست مویشی خود پوشی دیگر تعبیه کردند  
 و آن پوستها را لنگون نمودند و بر زر آن دو پوشش بر او آخستند آنگاه چهار ستون معلق بود و آنرا قدس القدس نام کردند و صد  
 الشهاده را در میان قدس القدس جای دادند و تحت رحمت بر سر صندوق گذاشتند و از پیرون خیمه خوان زر را بطرف شمال  
 و شمسدانی زردین که شش شانه داشت بطرف جنوب جای دادند و صحنی برای سکن از باقیهای بار یک فراهم کردند که آنرا صد

۳۸۳۰

# جله اول از کتاب اول ناسخ التواریخ

ذراع طول بوده پنج ذراع ارتفاع داشت و از هر طرف پست تن شنبه نمید کرد خدا از پای داشت و تمامت این امر پرده ز  
 نیمه جمع نام نهادند و اندرون نیمه مجسم را همیشه بار و غن زیتون روشن میداشتند و میهای نیمه مجسم نیز از شبه بود و آنگاه که  
 پنج ذراع عرض دره ذراع ارتفاع هم از شبه مرتب داشتند و خدمت نیمه جمع را حضرت موسی با هر دو دهن در آن می نمودند و پسر  
 و العادار و ایثار مقرر فرمود و حوضی از شبه ساختند و پر آب نمودند تا هر گاه موسی و هر دو دهن و اولاد هر دو نیمه مجسم در نیند  
 دست و پای خویشان بشوند آنگاه جامه هر دو از برینت آورده شد و نخت سینه بندی برای دی مرتب کردند که از هر جانب کوچک  
 بود و چهار قطار جوهر شاداب چون با قوت و الماس و غیر ذلک بر آن نصب کردند که هر قطاری موافق عدد اسباط بود  
 و آن بود پس بر هر یکی اسم یکی از اثبات ثبت کردند و از دور جامه او ز کفهای زیرین آویختند و کلی از زرباب مجازی پیکار  
 از عماره معلق ساختند و تاج مقدس بالای عامه نهادند که با جوهر شاداب مرصع بود آنگاه از چوب شمشاد تختی که بطول ده  
 ذراع و بعرض یک ذراع و نیم بود با پشتهای بنهاده و تخت از برای جانب شمال سخن دوه برای طرف جنوب و مذبحی که از هر طرف  
 یک ذراع بود برای سوختن بخور آماده کردند و جمله این سیم و زربنی اسرائیل برای رضای خداوند بخت موسی آوردند و هدیه  
 کردند و آن پست و نه قطار و مقصدی متعال قدس زرباب بود و یکصد قطار و یک هزار و مقصد و هفتاد و پنج متعال سیم  
 سپید بود و هفتاد قطار و دو هزار و چهار صد متعال قدس شبه علی الجوه در غره ماه اول از سال دوم نیمه جمع را بر پای  
 کردند و پرده دروازه سخن را پدید میخند و آن آلات و ادوات را چنانکه مذکور شد مرتب و هم شد آنگاه آثار جلال  
 خداوند چون از آن سه پرده بادی آمد به پیکار موسی را طاقت درون شدن آن نیمه نبود و ابروی فرود شده آن سگ  
 فرود گرفت و هر گاه آن ابر از سر سخن برخواستی بر جانب که حرکت کردی بنی اسرائیل از دنبال آن حرکت میکرد و علی  
 مراحل مینمودند و شبها بنظر آتش مینمود و روزها ابر بود و چون بازمی ایستاد مردم از سفر بازمی ایستادند و نیمه جمع را بر پا  
 میکردند و ابر خیمه را فرود میگرفت علامت حرکت و سکون ایشان بود

اول پنج ذراع  
 شاداب بوزن  
 با پنج سوزن  
 با بیست و یک  
 بیست و یک  
 بیست و یک  
 بیست و یک

۲۸۳۰  
 سوختن پیران هسرون و قتل عایشل سه هزار و هشتصد و سی سال بعد از بسوط آدم بود  
 مرقوم شد که خدمت نیمه جمع با هر دو دهن و پسرانش تفویض یافت پس موسی علیه السلام فرمود تا هر دو آن جاها که بر سر دیم پیشید  
 و پیران هر دو که نیند از باب مناسب بودند جاها میسکو در خور پوشیدند و بختات نیمه مجسم پرده افتند و قربانی پیش  
 گذارینند تا داب و ایوه پیران هر دو نجرهای خود را گرفته آتش در آن افزودند و بنجر آتش ریختند تا آن آتش که در  
 جگر افتد نماند آتش بود که نسبت با سخن داشت بلکه از آتش یکانه بود از نرسدی آتشی جستن کرده بر ایشان گرفت هر دو در حال  
 بوختند و هر دو هر دو این بید و بر جای خاموش بود موسی میسائل و انصافان پیران عورشل هم هر دو ترا طلبیدند و فرمود  
 بروید خویشان خود را از پیش مقدس برداشته بجای لشکر گاه بید ایشان بفرموده دی نفس ناداب و ایوه را بر گرفته در پیران  
 لشکر گاه با جاها که در برداشتند و فون نمودند پس موسی علیه السلام با هر دو دهن و پسر و یکدی و العادار و ایثار فرمود  
 که سر خود برهنه کنید و جامه چاک نزنید و چون مصیبت زدگان باشید که شایسته خاک شوید و آتش غضب خداوند در  
 در جهالت افتد ای اسرائیل در حضرت خداوند بگریزند و ضراحت کنند و طلب مغفرت نمایند تا رستگار شوند و ایشان این  
 فرمان با انجام بردند و مرجوم شدند مقرر است که در همان روز نفس عایشل این رحیل را در میان لشکر گاه یافتند و تمام  
 و پسرانش ساختند و آن مردی موال بود و زنگانی در آن داشت چون او را وارثی یافت نیند جز پسر عیسی برای آنکه عیسی

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

انبیان برکنند و مالش را بیره کش بردن گاه بقیاش رسانیده در میان قومش آغند و خود نیز چون مصیبت داران آغندند  
 و سوگواری بنهاد چون این خبر در حضرت موسی سرودند آغند قاتل او را طلب نمودند از نیروی که در میان دو قبیله متازمه  
 بود که هر یک نسبت قتل وی را بدیگری میدادند حضرت موسی فرمود ان الله یا مکرکم ان تذبحوا بقرة ای قوم خداوند میفرماید  
 که اگر بکشید و پاره از گوشتش بر بدن کشته زیند تا زنده شود و قاتل خود را بشناساند بنی اسرائیل گفتند ای موسی آیا ما را  
 میفرمائی که در آب کشته چه مناسب است قاتل خود را با آیه ان اکنون بمن انجا چنین موسی گفت ای قوم پناه بیکرم با خداوند که انجا  
 باشم و شمارا بفره بگیرم گفتند پس از خدای سوال کن که آن کا و چند ساله باشد موسی فرمود ان یقول انها بقرة لا فایض تریف نوره  
 ذلک و ان یقول ان ذلک خداوند میفرماید آن کا و نه پیراست نه جوان بلکه میان این هر دو باید گفتند از خدای سئلت کن که کت  
 آن کا و چگونه باشد موسی گفت خداوند میفرماید بقرة صغرا فاقع فونها ثمره الثا طیرین آن کا و در غایت زردی باشد که رنگ آن  
 نظر کنندگان را شاد کند گفتند ای موسی از خداوند سوال کن که آن کا و چه کا و است کارکننده باشد یا صحرای چرند موسی گفت  
 خداوند میفرماید بقرة لا ذلول یخیر الارض ولا تیطی الثور سکنه لا شیة فیها ان کا و است که رام کشته و زمین نشوریند  
 و بادی آب به زراعت نداده اند از همه کارها آسوده بوده تمام خلقت است و زرد است حتی سب و شاخ زرد باشد بنی اسرائیل  
 چون این بشنیدند گفتند انان حینت یا نخی اکنون صفت وی تمام لغتی در طلب آن برآمدند گویند در بنی اسرائیل مردی صاحب بود  
 و پسری نابالغ داشت ویرا که ساله بود که آنرا زده می نامیدند چون مردنش نزدیک شد که ساله را در پشته آورده را با کرد  
 ای خدای ابراهیم این که ساله را بتوی سپارم که چون فرزند من بزرگ شود بوی بازرسانی و ما در طفل را ازین داز آگاه ساخت  
 آن طفل بدون پشه رفته آن کا و در پافت و با خانه آوردش گفت قیمت این گاو درم است آنرا بفروش کن  
 حسیه چون بدید شوهر آگاه ساز پس آن طفل کا و را بازار آورده مردی بادی دو چار شد و گفت این کا و را بمن بفروش  
 گفت یکنوا باشد به درم میفروش آنرا دگفت بستان دکا و را بپارگفت باش تا ما در آگهی دهیم گفتش درم بستان  
 و ما در آخر کن طفل گفت اینکار بخشم بدینگونه مبلغ میفروزد تا بدانجا کشید که گفت پوست این کا و را بر زر کرده بگویند  
 تا ما در خود را آگهی ندی و آن طفل پذیرفت و نزد ما در آن ویرا آگاه ساخت مادرش گفت ای فرزند آنرا فرشته خدا  
 ونداست نه خریدار بادی در نسر و ختن کا و مشورت کن دیگر باره آن طفل نزد آنرا بادی شور کرد گفت  
 همچنان این کا و را بدار که غریب حاد در میان بنی اسرائیل با دید آید که بدین کا و محتاج شوند آگاه تا پوست کا و را  
 بر زر بخشند و بتو پاره دکا و را بدیشان مفروش پس درین وقت که بنی اسرائیل محتاج بکا و وی شدند و آن نشانها  
 در آن یافتند آن طفل ازین بها کتر رضاند موسی علیه السلام با قوم گفت که چندان مبالغه شیخ میکنید که کار ما  
 صبیقته اکنون بی تکامل کا و را حسیه به فرج نماید پس قوم بدان بها کا و را بخشیدند و بمغاد قلنا اضربوه  
 یعنی پاره از گوشت آن کا و را بر مقتول زدند در حال برخواست و نشست موسی گنده او را از وی سوال زنده شدن  
 کرد عاقل برادر زاده خود را که قاتلش بود باز نمود و در همان وقت افاده جان بداد پس موسی قاتل ویرا تعاص عاقل  
 کرد و بنی اسرائیل آن کا و را سوخته خاکترش را با تهرونی سپردند تا هر گاه چنین حاد در افتد ری از ان  
 خاکتر بر مقتول زدند و حال قاتل را با زد و آغند و این بجزه مدتی با ایشان بود  
 شاره کردن بنی اسرائیل را سه هزار و هشتصد سی و یکسال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود ۳۸۳۱

تریف نوره  
بقرة  
تاریخ  
تاریخ

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

در غزه و دوم از سال دوم خسرو ج با موسی خطاب شد که بدستیاری هر دو ابطلال جلال بن اسرائیل را که در جنگ  
 و شایسته نبود باشند و پادشاه یمن شمرده شود و مختال زور برای خیمه مجسم خدیو در پس این زده بسط در  
 که از پست سال زیاده و از پنجاه سال کمتر زکاتی کرده بودند شصده و سه هزار و پانصد و پنجاه تن بشمار آمدند که همه شایسته میدان  
 جنگ بودند و هر بسط از برای مردان جنگ پنداری معین بود چنانکه ذکر میشود از اولاد او بن جاسل و شش هزار و سیصد تن  
 بشمار آمد و سلوکمیل بن صویقندای سرداری ایشان منصوب بود و از احاد جاسل و پنجاه و شصده و پنجاه تن شمرده شد  
 و آلیاسف بن و خویس سردار ایشان بود و از خاندان یهود و اهلشاد و چهار هشتاد تن شمرده آمد و سردارشان تکتون بن  
 قیذاب بود از ولدان تیا گار چاه و چهار هزار و چهار صد مرد شمرده شد و تخیلیل بن صویق سردار ایشان و از اولاد  
 زبولن چاه و چهار صد تن بحساب آمد و آلیاسف بن خنوخ را سرداری داشتند و از خاندان افرایم بن جوس  
 چهل هزار و پانصد تن بشمار آمد و آلیاسف بن عیثود سردار ایشان بود و از احاد قتی بن یوسف علیه السلام سی و دو هزار  
 و دویست تن شمرده شد و سردار ایشان تخیلیل پسر اناخوز بود و از اولاد و پستایم سی و پنجاه و چهار صد مرد بشمار آمد  
 و سردار ایشان آمیدان بن جدعون بود و از دومان دان شصت و دو هزار و هفتصد تن بشمار آمد و سردار ایشان اجنوز  
 پسر عیسیای بود و از ذراری اسیر چهل و یک هزار و پانصد تن بحساب آمد و تخیلیل پسر فاگران سردار ایشان بود و از دومان  
 نقالی پنجاه و سه هزار و چهار صد تن شمرده شد و اجیرغ بن عیسیان سردار ایشان بود پس اولاد و احاد یازده تن پسران  
 یعقوب آنچه شمرده شد در پادشاهان سینا چنین بود که مذکور شد چون شماره راموسی و هسرون بکران آوردند خطاب رسید  
 که اولاد و احاد لیوی را که بسط و از دهم است نیز شماره کنند و این کرده بر کرد و مکن شهادت خیمه زنند و حراست کنند  
 و چون کوچ دهند همین طایفه خیمه مجسم را از هم بکشایند و بار کنند چون منسد و آیند نیز ایشان برای کنند و اگر دیگری از  
 بنی اسرائیل نزدیک باخیمه جمع کند او را بقتل آرند پس لغزان ملک متعال پسران بنی لیوی را آنچه از یکما به زیاده نزدیک  
 کرده بودند بشمرند و ایشان پست و دو هزار و سیصد تن بودند بدینگونه اولاد حسرون پسر لیوی هفت هزار و پانصد تن بودند  
 و امیر ایشان ایاسف بن لایل بود و ذراری قهاث بن لیوی جد موسی علیه السلام هشت هزار و شصت تن بشمار آمدند  
 و امیرشان ایصافان بن خویس بود و اولاد مزاری بن لیوی شش هزار و دویست تن بودند و امیر ایشان خویس بن ابلی  
 خانی بود و امیران مرای بنی لیوی القادار بن هسرون بود و چون این شماره نیز پایان آمد سخت زادای بنی اسرائیل را  
 بشمرند و ایشان پست و دو هزار و دویست و هشتاد و سه تن شدند ازین شماره که مرقوم افتاد معلوم توان کرد و قاسم آنها  
 نمود که زن و مرد بنی اسرائیل همه چه خواهند بود و این کرده را قاهر متعال در مدت دویست و هجده سال از صلب یعقوب  
 علیه السلام باوید آورد چه از روی که آنحضرت وارد مصر شد تا آن زمان که شماره بنی اسرائیل کردند این مقدار است که بشمار  
 حرکت بنی اسرائیل از پادشاهان سینا بر آنهاست و تون ابر سه هزار و شصت و سی و یکسال بعد از بسط آدم بود

در غزه و دوم از سال دوم خسرو ج با موسی خطاب شد که بدستیاری هر دو ابطلال جلال بن اسرائیل را که در جنگ  
 و شایسته نبود باشند و پادشاه یمن شمرده شود و مختال زور برای خیمه مجسم خدیو در پس این زده بسط در  
 که از پست سال زیاده و از پنجاه سال کمتر زکاتی کرده بودند شصده و سه هزار و پانصد و پنجاه تن بشمار آمدند که همه شایسته میدان  
 جنگ بودند و هر بسط از برای مردان جنگ پنداری معین بود چنانکه ذکر میشود از اولاد او بن جاسل و شش هزار و سیصد تن  
 بشمار آمد و سلوکمیل بن صویقندای سرداری ایشان منصوب بود و از احاد جاسل و پنجاه و شصده و پنجاه تن شمرده شد  
 و آلیاسف بن و خویس سردار ایشان بود و از خاندان یهود و اهلشاد و چهار هشتاد تن شمرده آمد و سردارشان تکتون بن  
 قیذاب بود از ولدان تیا گار چاه و چهار هزار و چهار صد مرد شمرده شد و تخیلیل بن صویق سردار ایشان و از اولاد  
 زبولن چاه و چهار صد تن بحساب آمد و آلیاسف بن خنوخ را سرداری داشتند و از خاندان افرایم بن جوس  
 چهل هزار و پانصد تن بشمار آمد و آلیاسف بن عیثود سردار ایشان بود و از احاد قتی بن یوسف علیه السلام سی و دو هزار  
 و دویست تن شمرده شد و سردار ایشان تخیلیل پسر اناخوز بود و از اولاد و پستایم سی و پنجاه و چهار صد مرد بشمار آمد  
 و سردار ایشان آمیدان بن جدعون بود و از دومان دان شصت و دو هزار و هفتصد تن بشمار آمد و سردار ایشان اجنوز  
 پسر عیسیای بود و از ذراری اسیر چهل و یک هزار و پانصد تن بحساب آمد و تخیلیل پسر فاگران سردار ایشان بود و از دومان  
 نقالی پنجاه و سه هزار و چهار صد تن شمرده شد و اجیرغ بن عیسیان سردار ایشان بود پس اولاد و احاد یازده تن پسران  
 یعقوب آنچه شمرده شد در پادشاهان سینا چنین بود که مذکور شد چون شماره راموسی و هسرون بکران آوردند خطاب رسید  
 که اولاد و احاد لیوی را که بسط و از دهم است نیز شماره کنند و این کرده بر کرد و مکن شهادت خیمه زنند و حراست کنند  
 و چون کوچ دهند همین طایفه خیمه مجسم را از هم بکشایند و بار کنند چون منسد و آیند نیز ایشان برای کنند و اگر دیگری از  
 بنی اسرائیل نزدیک باخیمه جمع کند او را بقتل آرند پس لغزان ملک متعال پسران بنی لیوی را آنچه از یکما به زیاده نزدیک  
 کرده بودند بشمرند و ایشان پست و دو هزار و سیصد تن بودند بدینگونه اولاد حسرون پسر لیوی هفت هزار و پانصد تن بودند  
 و امیر ایشان ایاسف بن لایل بود و ذراری قهاث بن لیوی جد موسی علیه السلام هشت هزار و شصت تن بشمار آمدند  
 و امیرشان ایصافان بن خویس بود و اولاد مزاری بن لیوی شش هزار و دویست تن بودند و امیر ایشان خویس بن ابلی  
 خانی بود و امیران مرای بنی لیوی القادار بن هسرون بود و چون این شماره نیز پایان آمد سخت زادای بنی اسرائیل را  
 بشمرند و ایشان پست و دو هزار و دویست و هشتاد و سه تن شدند ازین شماره که مرقوم افتاد معلوم توان کرد و قاسم آنها  
 نمود که زن و مرد بنی اسرائیل همه چه خواهند بود و این کرده را قاهر متعال در مدت دویست و هجده سال از صلب یعقوب  
 علیه السلام باوید آورد چه از روی که آنحضرت وارد مصر شد تا آن زمان که شماره بنی اسرائیل کردند این مقدار است که بشمار  
 حرکت بنی اسرائیل از پادشاهان سینا بر آنهاست و تون ابر سه هزار و شصت و سی و یکسال بعد از بسط آدم بود

این پیش نیز بدین معنی شارت رفت که کماپی پوسته خیمه جمع را فرود داشت که بشمار چون شعله نور بود و در ناچون ابر سایه کتور  
 علامت کوچ دادن بنی اسرائیل همان محاسب بود که چون از سر خیمه جمع برینجا است و بجای بنی روان میشد از دنبال آن خیمه  
 در روز شب علی سافت میکردند تا دیگر باره به لول و لولنا عظیم القیام آن ابر باستانای بنی اسرائیل خیمه جمع بر پا  
 کردند و گردان نزول فرمودند علی الجمله چون سنکام حرکت از پادشاهان سینا نزدیک شد حضرت موسی بفرمود و

در غزه و دوم از سال دوم خسرو ج با موسی خطاب شد که بدستیاری هر دو ابطلال جلال بن اسرائیل را که در جنگ  
 و شایسته نبود باشند و پادشاه یمن شمرده شود و مختال زور برای خیمه مجسم خدیو در پس این زده بسط در  
 که از پست سال زیاده و از پنجاه سال کمتر زکاتی کرده بودند شصده و سه هزار و پانصد و پنجاه تن بشمار آمدند که همه شایسته میدان  
 جنگ بودند و هر بسط از برای مردان جنگ پنداری معین بود چنانکه ذکر میشود از اولاد او بن جاسل و شش هزار و سیصد تن  
 بشمار آمد و سلوکمیل بن صویقندای سرداری ایشان منصوب بود و از احاد جاسل و پنجاه و شصده و پنجاه تن شمرده شد  
 و آلیاسف بن و خویس سردار ایشان بود و از خاندان یهود و اهلشاد و چهار هشتاد تن شمرده آمد و سردارشان تکتون بن  
 قیذاب بود از ولدان تیا گار چاه و چهار هزار و چهار صد مرد شمرده شد و تخیلیل بن صویق سردار ایشان و از اولاد  
 زبولن چاه و چهار صد تن بحساب آمد و آلیاسف بن خنوخ را سرداری داشتند و از خاندان افرایم بن جوس  
 چهل هزار و پانصد تن بشمار آمد و آلیاسف بن عیثود سردار ایشان بود و از احاد قتی بن یوسف علیه السلام سی و دو هزار  
 و دویست تن شمرده شد و سردار ایشان تخیلیل پسر اناخوز بود و از اولاد و پستایم سی و پنجاه و چهار صد مرد بشمار آمد  
 و سردار ایشان آمیدان بن جدعون بود و از دومان دان شصت و دو هزار و هفتصد تن بشمار آمد و سردار ایشان اجنوز  
 پسر عیسیای بود و از ذراری اسیر چهل و یک هزار و پانصد تن بحساب آمد و تخیلیل پسر فاگران سردار ایشان بود و از دومان  
 نقالی پنجاه و سه هزار و چهار صد تن شمرده شد و اجیرغ بن عیسیان سردار ایشان بود پس اولاد و احاد یازده تن پسران  
 یعقوب آنچه شمرده شد در پادشاهان سینا چنین بود که مذکور شد چون شماره راموسی و هسرون بکران آوردند خطاب رسید  
 که اولاد و احاد لیوی را که بسط و از دهم است نیز شماره کنند و این کرده بر کرد و مکن شهادت خیمه زنند و حراست کنند  
 و چون کوچ دهند همین طایفه خیمه مجسم را از هم بکشایند و بار کنند چون منسد و آیند نیز ایشان برای کنند و اگر دیگری از  
 بنی اسرائیل نزدیک باخیمه جمع کند او را بقتل آرند پس لغزان ملک متعال پسران بنی لیوی را آنچه از یکما به زیاده نزدیک  
 کرده بودند بشمرند و ایشان پست و دو هزار و سیصد تن بودند بدینگونه اولاد حسرون پسر لیوی هفت هزار و پانصد تن بودند  
 و امیر ایشان ایاسف بن لایل بود و ذراری قهاث بن لیوی جد موسی علیه السلام هشت هزار و شصت تن بشمار آمدند  
 و امیرشان ایصافان بن خویس بود و اولاد مزاری بن لیوی شش هزار و دویست تن بودند و امیر ایشان خویس بن ابلی  
 خانی بود و امیران مرای بنی لیوی القادار بن هسرون بود و چون این شماره نیز پایان آمد سخت زادای بنی اسرائیل را  
 بشمرند و ایشان پست و دو هزار و دویست و هشتاد و سه تن شدند ازین شماره که مرقوم افتاد معلوم توان کرد و قاسم آنها  
 نمود که زن و مرد بنی اسرائیل همه چه خواهند بود و این کرده را قاهر متعال در مدت دویست و هجده سال از صلب یعقوب  
 علیه السلام باوید آورد چه از روی که آنحضرت وارد مصر شد تا آن زمان که شماره بنی اسرائیل کردند این مقدار است که بشمار  
 حرکت بنی اسرائیل از پادشاهان سینا بر آنهاست و تون ابر سه هزار و شصت و سی و یکسال بعد از بسط آدم بود

## وقایع بعد از تسبوت آدم تا هجرت

دو کرنا می سپین باختند تا ابرای فرام آوردن مجلس و کوچ دادن مردم مقابله و مقاتله با دشمن خواستن آنها مردم را  
 آنگهی دهند و از برای هر کار با آنکی معین میخواست پس روز حرکت بنی اسرائیل از بیابان سینا آن سحاب از خیمه  
 مجمع برخاست و موسی فرمود آن کرنا با بواختند و لشکر را چهار بجهه کرده در یک بهره سرداری کل را با اولاد یهودا و  
 و چنانکه مذکور شد نمون ابن عیسا داب در فرقه یهودا سردار بود پس طایفه یاساکار و زبولون را جزودی ساخت تا حد  
 سپاه نمون یکصد و هشتاد و شش هزار و چهار صد کس شد و ایشان را فرمود تا مقدمه سپاه باشند و بطرف شرق راه پیر  
 کردند و در بهره ثانی سرداری کل را با اولاد راوین تفویض نمود و از اولاد راوین چنانکه گفتیم الیصوب بن سدیور سپه  
 بود پس فرقه صمون و جاد را با وی سپرده یکصد و پنجاه و یک هزار و چهار صد و پنجاه کس عرض لشکری گشت آنگاه جانب  
 جنوب سپاه را با و مقرر داشت و بهره سیم را با اولاد دان سپرده و ایحمر بن عمیدانی را که فرما کند از آن دو دمان بود سپه  
 کل فرمود فرقه اسیر و نقالی را با وی سپرد و جمله سپاهش یکصد و پنجاه و هفت هزار و شصت تن گشتند پس طرف شمال  
 لشکر را بوی گذاشت چون از کار مقدمه و سینه و سیره پر دخت بنی لیوی را فرمود تا با مردان جنگ خیمه مجمع را برداشته  
 در قلب سپاه جای گیرند و در بهره چهارم سردار کل از اولاد یوسف علیه السلام معین نمود و ایسا باع  
 بن عیهود که در دو دمان انسد ایم ابن یوسف سردار بود پس لار فرمود و فرقه نسی بن یوسف و چنان بن را بوی پر  
 جمله سپاهش یکصد و هشت هزار و یکصد تن شد و در ایجا جانب مغرب داشت و ساقه سپاه را با و سپرد و این قانون  
 در میان بنی اسرائیل مقرر بود اگر کوچ میدادند بدین روش راه پدیدند و اگر فرو میشدند بدین نسق خیمه میرند علی  
 بجهه سه روزه راه بود مسافت از سینا تا فاران و مردم در منزل نخستین از جهت سفر و غربت حضریا پاسی زبان گوژ  
 و آواز و تشنگی نهادند چنانکه نایره خشم خدای الهاب یا فقه آتشی از آسمان فرود شد و هر کس در گناه لشکرگاه بود بخت  
 ازین واقعه رعبی عظیم در دلهای بنی اسرائیل پدید شده نامد گشته و حضرت موسی بنا و زاری و ضراقت نهادند و حضرت  
 دست شفاعت برداشته آمرزش ایشان را مسئلت کرد تا خداوند را وف از جرم ایشان در گذشت و آن آتش از گناه  
 لشکرگاه فروفت و آنرا در تاجیره نام نهادند چه زبان عیسوی افزودند شدن آتش را تاجیره گویند از آن پس که ازین  
 بلا آسوده شدند و آرام گرفتند چنانکه مذکور شد قوت ایشان من بود و آن در نجیبینی بود چون تخم کشیدند مردارید سفید  
 مردم هر روز که آن وظیفه از آسمان سپنارید با نازه خود جسیح کرده دست آس میگردند و دردی که با جوش داده چون  
 کلیچ می بختند و می خوردند درین هنگام از خوردن من و لنگ بودند و آرزوی طهای گویان کون داشتند پس حضرت  
 موسی آن گفت یا موسی ان تصبیر علی طعام و اجد قاذع ان رکت شیخ لنا ما تبت الارض من بعلها و قاتلها و قوتها  
 و قد بنا و بعلها موسی چون دید که قوم روی سیزی و خیار و سیر و مدیس و پها میخواستند و روی خویش قاذع و شاگرد  
 بنشد و بر وجههای خویش میگردند از نزول عذاب الهی هم کرده روی بدرگاه پی نیاز آورده گفت خداوند آایا من  
 بدین قوم حاطه شده ام و ما در ایشانم یا پدر این گروه هم که مانند لالا که طفل شیر خواره بجا گیرد ایشان را بجا گیرم خدا  
 خلاق و داهب رزاق قوتی من درین بیابان آنچه ایشان طلب کنند چگونه حاصل توانم کرد و گوشت از کجا آرم که ایند  
 خلق آنچه در من تنها طاقت اینقوم ندارم و بار ایشان نیارم کید از حضرت کبریا خطاب آمد که ای موسی معشایق  
 از مشایخ بنی اسرائیل را در خیمه مجمع حاضر ساز که من با تو در آتشی حکم نمایم و از آن روح که درت است ایشان را بجهه دهم

سوزن بنی اسرائیل

این کلام از  
 تفسیر تفسیر  
 در بیان کلام  
 تفسیر تفسیر  
 در بیان کلام  
 تفسیر تفسیر  
 در بیان کلام

در بیان کلام  
 تفسیر تفسیر  
 در بیان کلام  
 تفسیر تفسیر  
 در بیان کلام

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

تا با تودخت قوم کوشش نمایند و ترا کلفت خاطر بزدایند و با قوم کبوی سسر و خود را تقدیس نمایند که آنجا است را چند  
 گوشت بخورام که از پنی ایشان بیرون شود پس موسی شیخ بنی اسرائیل جمع کرده و بخیه محبس برده ایشان منظر نظرها  
 یزدانی شدند بته نبوت فایز گشته و دوتن دیگر از شیخ که در یمنه جمع حاضر شده بودند در میان لشکر گاه آرام گشته  
 یکی را آلداد نام بود و آن دیگر را میتادهم قبل الهام شده و بر ته نبوت رسیدند آنگاه بادی بوزید و مرغان سلوی ببارید  
 چنانکه از هر طرف لشکر گاه بگروند راه مرغ سلوی بمقدار دوزخ بر روی هم باریده بود مردم چون این بدیدند از هیما  
 پرونده جمع کردن مرغان پرداختند آنکس که کفر فراهم کرده بوده حرم داشت از نیروی که از اندازه خود زیاد کرده  
 کردند و حکم آن بود که بهره بگردن پیش بزند و انداخته گنبد خشم خداوند جنبش کرده سپار از هر یانرا بگشت آوردن  
 منزل مدون شده پس بنی اسرائیل آن مقام را قبروت خواند نام نهادند چه بزبان عبری یعنی قبر حرس است آنگاه از  
 قبروت حادّه بار بسته بنزل حصیروت آمدند و فرود شدند چهار است کرده آرامش کردند چون حضرت موسی را از بی  
 جشی بود که در جهاله نکاح میداشت مریم خواهر آنحضرت را خاطر از وی گذر بود و از نیروی با حضرت موسی اعتراض کرد و این  
 را زبا بیرون در میان آورد و گفت ای خداوند بواسطه موسی بر ما رحمت کند و ما را در حضرت حق هیچ تقرب نباشد همانا چنین  
 ماینزنده خداوند و نسد ما بزوار او نیم چون از مریم این کلام گذاری بطور رسید خطاب با موسی شد که آنحضرت با بیرون  
 و مریم در خیمه جمع حاضر شوند چون بر سر تن در آن منزل مقدس درآمدند ابری مانده ستون بر سر خیمه جمع فرود شد  
 از آن خطای رسید که ای مریم موسی در جسیع خاندان اسرائیل امین و برگزین من است چگونه بروی اعتراض کردی  
 و اینج نرسیدی حال آنکه من بادی شافه تکلم کنم پی واسطه عیسری و آن ابراز بالای خیمه جمع برخواست و در زمان  
 برص در مریم پدید گشت بدن او مانند برونه سفید شده بیرون چون آنحال مشاهده کرد در خدمت موسی معروض داشت  
 که چه باشد بر ما رحم کنی متن مریم را رضاندی چون مرداری باند دل موسی بدر آمد و شغای ویرا از خداوند سلست  
 فرمود خطاب آمد که ای موسی آیا اگر پدر مریم خوی بر روی مریم انداخته بود هفت روز در ابجال خود باز میداشتی یک  
 هفت روز از لشکر گاه خارج شوی تا ویرا شفا داده باز آورم پس مریم هفت روز از میان قوم پرونده در خارج  
 لشکر گاه ماند و مردم از آن جایگاه حرکت نمودند تا او شفا یافته بخیمه خویش باز آمد پس آنگاه بنی اسرائیل از منزل  
 حصیروت کوچ داده در پابان فاران آمدند و در آنجا چهار است کرده نشین کردند

آنگاه از هر طرف لشکر گاه بگروند راه مرغ سلوی بمقدار دوزخ بر روی هم باریده بود مردم چون این بدیدند از هیما پرونده جمع کردن مرغان پرداختند آنکس که کفر فراهم کرده بوده حرم داشت از نیروی که از اندازه خود زیاد کرده کردند و حکم آن بود که بهره بگردن پیش بزند و انداخته گنبد خشم خداوند جنبش کرده سپار از هر یانرا بگشت آوردن منزل مدون شده پس بنی اسرائیل آن مقام را قبروت خواند نام نهادند چه بزبان عبری یعنی قبر حرس است آنگاه از قبروت حادّه بار بسته بنزل حصیروت آمدند و فرود شدند چهار است کرده آرامش کردند چون حضرت موسی را از بی جشی بود که در جهاله نکاح میداشت مریم خواهر آنحضرت را خاطر از وی گذر بود و از نیروی با حضرت موسی اعتراض کرد و این را زبا بیرون در میان آورد و گفت ای خداوند بواسطه موسی بر ما رحمت کند و ما را در حضرت حق هیچ تقرب نباشد همانا چنین ماینزنده خداوند و نسد ما بزوار او نیم چون از مریم این کلام گذاری بطور رسید خطاب با موسی شد که آنحضرت با بیرون و مریم در خیمه جمع حاضر شوند چون بر سر تن در آن منزل مقدس درآمدند ابری مانده ستون بر سر خیمه جمع فرود شد از آن خطای رسید که ای مریم موسی در جسیع خاندان اسرائیل امین و برگزین من است چگونه بروی اعتراض کردی و اینج نرسیدی حال آنکه من بادی شافه تکلم کنم پی واسطه عیسری و آن ابراز بالای خیمه جمع برخواست و در زمان برص در مریم پدید گشت بدن او مانند برونه سفید شده بیرون چون آنحال مشاهده کرد در خدمت موسی معروض داشت که چه باشد بر ما رحم کنی متن مریم را رضاندی چون مرداری باند دل موسی بدر آمد و شغای ویرا از خداوند سلست فرمود خطاب آمد که ای موسی آیا اگر پدر مریم خوی بر روی مریم انداخته بود هفت روز در ابجال خود باز میداشتی یک هفت روز از لشکر گاه خارج شوی تا ویرا شفا داده باز آورم پس مریم هفت روز از میان قوم پرونده در خارج لشکر گاه ماند و مردم از آن جایگاه حرکت نمودند تا او شفا یافته بخیمه خویش باز آمد پس آنگاه بنی اسرائیل از منزل حصیروت کوچ داده در پابان فاران آمدند و در آنجا چهار است کرده نشین کردند

۲۸۳۲ فرستادن موسی جاسوسان دوازده گانه را بر زمین کنعان سه هزار و هشتصد و سی و دو سال بعد از سه پوط آدم بود  
 چون بنی اسرائیل در پابان فاران نزول کردند و منزل کردند حضرت خداوند خطاب آمد که ای موسی تنی چند از بنی  
 اسرائیل گزین کن و بر کار ناما بروند و از زمین کنعان که بدیشان بخشیده ام جستجو کنند و خبر آند و قوم را از شیر و سبزه  
 که در آن زمین ریزان است آگهی دهند موسی علیه السلام بر حسب حکم نقبای قوم را برین خدمت نامور داشت پس از فرود آمدن  
 تموع بن زکوری و از خاندان سیمعون سافاط بن حوری را اختیار کرد و از اجاد و یهودا کالوب بن یغونی و از اولاد  
 یساکاریج بن یوسف و از اولاد افرایم پوش بن نون که عبری ویرا اوشیح و یوشوع نیز گونید و از قبیله بنی منی غلظی  
 بن زافو و از قبیله زبولن جدیل بن سوادی و از دوزاری نسی بن یوسف جدی بن سوادی و از دودمان دان عیشیل  
 بن جلی و از گروه اسیر شری بن بیکایل و از قوم نعتالی تمی و افنی و از زمره جاد و حوییل بن یاکل را طلب فرمود که از آنجا

فرستادن موسی جاسوسان دوازده گانه را بر زمین کنعان سه هزار و هشتصد و سی و دو سال بعد از سه پوط آدم بود  
 چون بنی اسرائیل در پابان فاران نزول کردند و منزل کردند حضرت خداوند خطاب آمد که ای موسی تنی چند از بنی اسرائیل گزین کن و بر کار ناما بروند و از زمین کنعان که بدیشان بخشیده ام جستجو کنند و خبر آند و قوم را از شیر و سبزه که در آن زمین ریزان است آگهی دهند موسی علیه السلام بر حسب حکم نقبای قوم را برین خدمت نامور داشت پس از فرود آمدن تموع بن زکوری و از خاندان سیمعون سافاط بن حوری را اختیار کرد و از اجاد و یهودا کالوب بن یغونی و از اولاد یساکاریج بن یوسف و از اولاد افرایم پوش بن نون که عبری ویرا اوشیح و یوشوع نیز گونید و از قبیله بنی منی غلظی بن زافو و از قبیله زبولن جدیل بن سوادی و از دوزاری نسی بن یوسف جدی بن سوادی و از دودمان دان عیشیل بن جلی و از گروه اسیر شری بن بیکایل و از قوم نعتالی تمی و افنی و از زمره جاد و حوییل بن یاکل را طلب فرمود که از آنجا



# وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

جنوب بر شیب کوهستان بگذرید و بر زم مقدس در آید و بلاد او مصاریف از تجسس کنید و از میوه های آن زمین قدری با خود پاره رید و آنچنان که در آنجا سکونت دارید نیک بگردید که چگونگی مردم اند و خبر باز آورید پس پوش و کالوب با سایر نجا بفرموده موسی از طرف جنوب قطع مسافت کرده بارض مقدس درآمد و سخت بگردن رسیدند و از صنادید اولاد عناق ایچان و یسنائی و یلمای را در آنجا یافتند که در خدمت عوج ابن عناق بودند و برزاستان جبرون در آمد و یکن آنکور بسیریدند و بر چوبی استوار کرده دوتن از ایشان بجل و نقل آن خوشه آنکور مشغول شدند و از آنجا مقداری نار و پتھر نیز بر گرفتند پس از جبرون بسواصل دریا و کناری درین عبور کردند و گنایا زیادیدند ایشان از اولاد عمالیق ابن ایغاز بن عیص بن اسحق بن یعقوب بودند که در او شیخ نام داشت چنانکه مذکور شد و از مسکن ایشان خبر گرفتند و بعد از چهل روز مراجعت کردند پوش و کالوب با سایر نجا معا هه کردند که چون پسان قوم در آید نیکو بنهای ارض مقدس را باز گویند و از بنی عناق و بنی عمالیق و بنو مندلی و بنو ی ایشان سخن زانید مبادا قوم در پیم شده در آمدن بارض مقدس بهر آنکه هم برین سخن عهد استان شده روز چهل در پابان ناران بجزرت موسی و هرون پیوستند و آن خوشه آنکور و نار و آنچه که با خود داشتند نزد ایشان گذاشتند پوش و کالوب از نیکو بنهای ارض مقدس و خفاش اشهار و کوارش سیاه سخنها بیع گفتند و مردم را تخریب و ترغیب بکون آن مسکن فرمودند لکن نقبای عشره عهد بشکستند و برخلاف ایشان قوم را ترس دیم دادند و گفتند بنی عناق را در جبرون دیدیم که هر یک از پیل نومی بناد نزد او شیر چینی تر و بنی عمالیق در جنوب ساکنند و آنگروه نیز بجلا دت طبع و زخامت جثه و درازی با لا معروف اند و چنان در میان و اموریان بکوهستان سکون دارند و گنایان در کناری درین مستقرند مردان بنی اسرائیل را با این طوایف هرگز خوان مبارات و معادات نباشد اگر پیشه با پیل پهلوزند و مور با شیر بز کند مکن است که بنی اسرائیل با ایشان از در مقابله و مقاتله در آید ازین سخنان وحشی عظیم در قوم پیداشد و با او از بلند فریاد کردند هر چند موسی گفت یا قوم اذخلوا الارض المقدسه التي کتب الله لکم اکرده من در آید درین زمین که خداوند برای شما در لوح محفوظ نگاشته و ما فرزانی در حکم بز دانیم رو ادا رید گفتند یا موسی این قبایق ما جبارین نقبای عشره ما را خبر داده اند که آنجا است که در آئین مسکن چنانچه مردمی تو مانند که ما در نزد ایشان بمقدار مرغی سنجیده نشویم ما تا این گروه از آنجا میسر و ن شویم ما در نخواهیم آمد پوش و کالوب قدم پیش گذاشته بمقاد قال رجلان من الدین یحافون انکم الله علیها اذخلوا علیهم ابنا ب و گفتند هم نمیسید و در آن مسکن ایشان را که ما آنجا میفرماییم چنانکه شما در مملکت آنجا است در آید غالب خواهید شد همچنان سخن ایشان مفید نیفتاد و قوم زار زار بنایدند و از موسی و هرون شکایت کردند و گفتند کاش در مصر برده بودیم تا این روز را نمیدیدیم که خود بشیر بنی عناق گشته شویم وزن و سوزند با سیری دیم پس روی به موسی آوردند و گفتند ای موسی ایا کن ندخلها ابد ادا ما و ایاها فاذهب انت و ربک فقلنا انا ههنا فاهدون ما هرگز در آن زمین در نخواهیم آمد تو سخن دو کس را می پذیری که پوش و کالوب باشد و روایت ده تن را استوار نمیداری تو با خداوند پروردگار خود بر دو با ایشان مقاتله کنسید ما در آنجا نشسته ایم چون بنی اسرائیل تهر و شدند و عصبیان ظاهر کردند موسی و هرون با پوش بن نون و کالیب بن یوفنی جا صهای خود را چاک زدند و گفتند ای قوم هر اسناک باشد و تهر و حکم خداوند کنید که شما بر ایشان غالب خواهید بود ما سلامت از آنجا است بروا شده و خداوند با ما است قوم گوش بدین سخنان

جبرون  
نقح های مقدس  
نزدیک بنی عیص  
که خبره ابراهیم  
در آنجا است ایچان  
نقح بنو کورای  
صلی بودند کربان  
سبای با دین  
همه بر زمین جای  
طای کبیری و نقح  
و سکون نام بر زمین  
جای  
جای بانی خنجره  
موسی است ایچان  
باید و جلد  
شور در ساحل  
پوش و کالوب  
تخانداری بود  
مخوم و او را مکن  
نام کوی است در  
نام بر زمین  
و الله س او  
سینه و چشم  
داد و سب آن  
از جهت نقح  
شد برای خود  
آن موسی است  
در نام بر زمین  
جای

فرزانی بنی اسرائیل از رفیق بشام

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

نداوند و مخالفت کردند تا آنجا که خواستند ایشان را نکند موسی از بنی اسرائیل میوس شد و دست بدر گاه خداوند بر او  
و گفت رَبِّ اِنِّي لَآتِيكَ اِلَّا تَقْنِي ذَا اِحْتِی فَاُفْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ خداوند ایستقام سخن مرا نمی پذیرد من  
جز بر نفس خود بر آوردم حکم مزارم جدائی بکن میان ما و این گروه ناگاه جلال کبریائی بر خیمه مجسم عبور کرده و از آنجا  
خطاب رسید که ای موسی ایستقام تا چند غضب مراجعت بخواهند داد و دانی برده قدر مرا تصحیح خواهند ساخت با این آیات و آلاء  
که در میان ایشان بادید آوردم تا فریادی کنند اینک آنچه مراست را بطلبی و با هلاک کنم و از برای تو قومی بزرگتر موجود سازم  
موسی چون این بشنید روی برخاک نهاده عرض کرد که ای خداوند بخرشم گیر الاحسان ایستقام را تو با دست قوی ایستقام  
پروند آوردی و بر تو پریشان سایه افکنده است و تجلی نور روزا در ستون ابر و شهاب در ستون آتش پیش روی استقامت قرار  
نموده اگر ایشان اکنون هلاک شوند قبایلی که ازین پس آیند خواهند گفت که این گروه بغیرین من در گذشته اند شمس اگر غبار  
الذنوب بر ایشان بجایش فرماید و از عصیان این قوم در گذرد آنگاه از پیشگاه جلال خطاب رسید که ای موسی قَاتِلُوا  
مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ اَوْلَادِ اِبْرٰهٖمَ وَ یٰقُوْبَ وَ یٰعِصٰی مَا كُنَّا بِاَسٰفِیْنَ عَلَی الْقَوْمِ الْفٰسِقِیْنَ هلاکت ایستقام را بخواست تو در گذشته ایستقام لکن ازین  
که با اولاد ابراهیم و یعقوب و عین کرده است جماعت نخواهند دید و در ازای چهل روزی که جاسوسان در نفس  
زمین مقدس شغول بوده اند چهل سال ایستقام را در پستان سرگردان خواهیم داشت جز پوش و کالیب که خبر نیکو بستم  
رسانید مذاصدی از آنچه مراست بر زمین مقدس نخواهد رفت و سود آن نخواهد دید بگفته نهی ایشان درین پابان منهدم  
خواهد شد و اطفالشان را که در ذل اسیری میدیدند وارث آن زمین خواهیم کرد و در حال نقبای عشره که خبر بد با قوم  
آوردند ببردند و حضرت موسی حال ایشان را باز نمود مردم بر پیم و فتنه شدند و در زمان طریق آن کوه که بطرف ارض مقدسه  
بود پیش گرفتند و گفتند ما حاضریم و بهر جا که حکم خداوند است راه پر شویم موسی فرمود شما نقض عهد با خداوند نموده اید  
اکنون که بر سر کوه روید خداوند در میان شما خواهد بود و دشمنان شما را منخرم خواهند ساخت ایشان اصرار نموده بگو  
کوه روانند لکن صدق عهد نامه که همیشه در قلب لشکر حرکت میکرد بجای ماند و حضرت موسی نیز پرون نشد چون  
بنی اسرائیل بر سر کوه رسیدند عالق و کنعانیان که در آنجا ساکن بودند پرون شده با ایشان مصاف دادند و بنی اسرائیل  
منخرم ساخته جسمی را مقبول نمودند بهریت شدگان باز آمده بحضرت موسی پوستند فرمود ایستقام گفتسم شما را که  
نقض عهد با خداوند کرده اید لاجرم از دشمنان شگسته شوید پذیرفتید و کفر خویشتن دیدید اینک با این نامه خود  
با عالق و مصاف دهم پس موسی هرون و یوشع و کالیب را برداشته با سر کوه روانند سخت با عوج بن حنق که شما  
در شرح میلادش بیان کردیم دو چار آمد پس آنحضرت بر جستن کرده عصای خود را بر کعب دی زد و عوج  
از آن صد مدانپای در آمده در حال جان بداد انانی اسرائیل در نیت موسی سرداری برای خود تعیین داده بار  
بر بستند تا بجانب مصر مراجعت کنند از بادا تا شامگاه راه سپردند چون نیکت ملاحظه کردند در جای خود بودند و دیگر  
بران شدند که با خدا مستجاب کرده خدکنا بخواهند هم بار بر بسته از بادا برآوردند چون حسکام شام دیدند در جای خود  
مقام داشتند دانستند ازین مکان پرون شدن نتوانند ناچار آسوده شستند تا موسی بیان ایشان آمد و خبر قتل عوج  
داد بنی اسرائیل از سرگشتهی و چالکی خود معروض داشتند که راه مسافت بر مابسته شده است آنحضرت فرمود با شما تا  
چهل سال درین میان با نگرشته خواهید بود و ملک شام و بیت المقدس بهره اولاد شما خواهد گشت این عصیان که کردید

ایستقامت در  
دین  
که خداوند  
با او  
استقامت  
فرمود  
و عوج بن  
حنق  
را  
کشت  
موسی  
با  
عصای  
خود  
را  
بر  
کعب  
دی  
زد  
و  
عوج  
پرون  
شد  
چون  
بنا  
که  
با  
خدا  
مستجاب  
گردد  
و  
خود  
را  
معروض  
داشتند  
که  
راه  
مسافت  
بر  
مابسته  
شده  
است  
آنحضرت  
فرمود  
با  
شما  
تا  
چهل  
سال  
در  
این  
میان  
با  
نگرشته  
خواهید  
بود  
و  
ملک  
شام  
و  
بیت  
المقدس  
بهره  
اولاد  
شما  
خواهد  
گشت

# وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

ابرض مقدسه بنی نصیب شدید پس بنی اسرائیل در پاهان تیه یازند و آن صحرائی است در میان فلسطین و آیه و زردن طول آن شش فرنگ و قوت آنجا در توقف تیه من دسلوی بود و آب ایشان از ان سنگ چهار روی جاری میشد چنانکه صفت آن مذکور شد و آن سنگ را با چهار پایان حمل و نقل میکردند و اطفال ایشان با جامه از ماور متولد میشدند و هر چند بزرگتر میکشستند آن جامه بزرگتر میشد و هر گاه جامه ایشان چرکن شدی در آتش انداختند سی تا پاکت و پاکیزه آمدی بسکون بنی اسرائیل در آن پاهان سکر کردن بودند و هر روز دو فرسنگ کمتر یا بیشتر زدند و غنمو و غذا تا آنکسا نیکه که از پست زیاده و از پنجاه کمتر سال داشتند و بشماره آن بودند تا تمام بردند و اولاد ایشان بجای ایشان تا دور و بر من کشید چنانکه حضرت موسی فرمود که مدت مرور ما از پاهان قادیس برین تا عبور از رود راز دسی و هشت سال بود علی الجمله جز کالوب و یوحنا از آن قوم کس با مرض مقدسه نرفت

خف قارون سه هزار و شصت و سی و دو سال بعد از بسط آدم بود قارون زبیر بن عیسوی قورح خوانند و او پسر یسار بن قهاش بن یوی بن یعقوب علیه السلام است و عمران پدر موسی برادر قارون قارون یسار بود پاهان قارون و موسی پسر عمده مقرر است که قارون در میان بنی اسرائیل چنان بصاحت منظر معروف بود که بینان قوم منور لقب داشت و بفضل و تقوی چنان موصوف بود که پس از موسی کس را با وی برابر نیکند آتش پسته عبادت یزدان کردی و قزرات توریه فرمودی یکی از ان معادتن بود که هر گز در عروج طور سینا متحرک موسی بودند مادام که از سنال و نیوی بهره نداشت و بقدر فاقه روز یکذات پسته عبادت یزدان مشغول بود و در حضرت موسی کس علوم غریبه میفرمود تا بجدول ان قارون کان من قوم موسی فبغی اعظیم و ایتمار من الکنوز زمان مغارحه ملتسوا بر فیه بنیه اولی القوه دنیا بادی اقبال کرده مالک مال و سنال و صاحب خزاین و دغان کشت چند آنکه چهل تن مرد قوی پناه عمل کلید کج خانای وی میکردند آنجا غرور و نخوت بر او غلبه کرده و پیشه جباران پیش گرفته و بران سر شد که بنی اسرائیل در غل لوای او قیام کنند و با ذیل طاعش اعتصام جویند و بفرمود تختی از زرتاب ساخته با جواهر شاد و انبش مرصع کردند تا دور نیمه خویش نهاده بر آن نشستی و صنادید بنی اسرائیل را که گاه بر رسم ضعیفات در مجلس خود حاضر ساخته و لوازم میهان نواز مرعی داشتی و بطایبه و ملاحظه روز گذاشتی و چنانکه خداوند جل و علا فرماید فخر ج علی قویته قال الذین یزیدون الخیره الذین یابیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم موز سبت که بنی اسرائیل پر امون ایچکار کشیدند زین زین بر استر سفید گذاشتی و جاهای ارغوانی پوشیده بران سوار شدی و چهار هزار تن پوسندگان و خدام خود را با هزار تن کبیر کت بدین سلب و بدان صفت مرکب آرایش نموده پاکو کبه و کبرالی تمام میان قوم عبور فرمودی چنانکه دنیا طلبان بگردن از خیال و فارغ بودند و همواره بکانت و جدالت اهل امانتی مینمودند هر چند علمای بنی اسرائیل و مشایخ آنجا میکشند ای قارون پاهان دنیا غره شود و در راه حق صرف کن تا سزای آنجانی آبادان کنی وی زیاده بر طریق غفلت میرفت و میگفت ای ما اوتیتمه علی عظیم غنشدی این ثروت و سامان در ازای دانش من و در خور حکمت من است بلکه بزرگی و حکمرانی این قوم شایسته من باشد و اگر دیگری در اینجا راز من سبقت جوید از منبج صواب بعید است و پیوسته کین موسی و هر سه در خاطر قارون زیاد میشد و آنان ذابینه ام پهران آییل بن طلوان بن حموکت و اذن بن قلت که از اولاد پسر یعقوب بودند حاضر ساخته ایشان اهد استمان شد و موسی عتسراف کرد که نبوت و رسالت را مخصوص خود داشته و خدمت خیمه جمع را که منصبی بزرگ

بسیار از آن قوم کس با مرض مقدسه نرفت  
قارون زبیر بن عیسوی قورح خوانند و او پسر یسار بن قهاش بن یوی بن یعقوب علیه السلام است و عمران پدر موسی برادر قارون قارون یسار بود پاهان قارون و موسی پسر عمده مقرر است که قارون در میان بنی اسرائیل چنان بصاحت منظر معروف بود که بینان قوم منور لقب داشت و بفضل و تقوی چنان موصوف بود که پس از موسی کس را با وی برابر نیکند آتش پسته عبادت یزدان کردی و قزرات توریه فرمودی یکی از ان معادتن بود که هر گز در عروج طور سینا متحرک موسی بودند مادام که از سنال و نیوی بهره نداشت و بقدر فاقه روز یکذات پسته عبادت یزدان مشغول بود و در حضرت موسی کس علوم غریبه میفرمود تا بجدول ان قارون کان من قوم موسی فبغی اعظیم و ایتمار من الکنوز زمان مغارحه ملتسوا بر فیه بنیه اولی القوه دنیا بادی اقبال کرده مالک مال و سنال و صاحب خزاین و دغان کشت چند آنکه چهل تن مرد قوی پناه عمل کلید کج خانای وی میکردند آنجا غرور و نخوت بر او غلبه کرده و پیشه جباران پیش گرفته و بران سر شد که بنی اسرائیل در غل لوای او قیام کنند و با ذیل طاعش اعتصام جویند و بفرمود تختی از زرتاب ساخته با جواهر شاد و انبش مرصع کردند تا دور نیمه خویش نهاده بر آن نشستی و صنادید بنی اسرائیل را که گاه بر رسم ضعیفات در مجلس خود حاضر ساخته و لوازم میهان نواز مرعی داشتی و بطایبه و ملاحظه روز گذاشتی و چنانکه خداوند جل و علا فرماید فخر ج علی قویته قال الذین یزیدون الخیره الذین یابیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم موز سبت که بنی اسرائیل پر امون ایچکار کشیدند زین زین بر استر سفید گذاشتی و جاهای ارغوانی پوشیده بران سوار شدی و چهار هزار تن پوسندگان و خدام خود را با هزار تن کبیر کت بدین سلب و بدان صفت مرکب آرایش نموده پاکو کبه و کبرالی تمام میان قوم عبور فرمودی چنانکه دنیا طلبان بگردن از خیال و فارغ بودند و همواره بکانت و جدالت اهل امانتی مینمودند هر چند علمای بنی اسرائیل و مشایخ آنجا میکشند ای قارون پاهان دنیا غره شود و در راه حق صرف کن تا سزای آنجانی آبادان کنی وی زیاده بر طریق غفلت میرفت و میگفت ای ما اوتیتمه علی عظیم غنشدی این ثروت و سامان در ازای دانش من و در خور حکمت من است بلکه بزرگی و حکمرانی این قوم شایسته من باشد و اگر دیگری در اینجا راز من سبقت جوید از منبج صواب بعید است و پیوسته کین موسی و هر سه در خاطر قارون زیاد میشد و آنان ذابینه ام پهران آییل بن طلوان بن حموکت و اذن بن قلت که از اولاد پسر یعقوب بودند حاضر ساخته ایشان اهد استمان شد و موسی عتسراف کرد که نبوت و رسالت را مخصوص خود داشته و خدمت خیمه جمع را که منصبی بزرگ

## جد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

با هرون و اولادش گذاشته اند و در خور این عزت است و نه شایسته این ذلت اندیشه در میکار باید کرد و ریاست هارون  
 مخصوص یکتن گذاشت پس بشور یکدیگر حسیلی کردند و نلی زاینه که در میان بنی اسرائیل سیر نام داشت بخواستند و قارون  
 و هارون زربا و سپرد و گفت این عیلت با تو برای آنست که چون فردا برای نصیحت قوم موسی بر سر شو و او را نصیحت  
 کنی و کوفی با من زنا کرده سیر زرا بگرفت و این سخن پذیرفت چون سیر داشت و موسی بر سرش و عطف داشت و قوم را با سخن  
 و معروف هم و امید داد سخن بدین کشید که هر کس زنا کند او را سنگسار بایت کرد قارون از میان برخاست و گفت  
 اگر همه تو باشی آنحضرت فرمود حکم خداوند در حق بندگان یکسان است اگر همه من باشم باید سنگسار شوم قارون گفت مردم را  
 بدان قارون آن است که تو با سیر زنا کرده باشی آنحضرت سیر را خواسته فرمود آیا چنین است که قارون گوید هستی سخت آن زن  
 موسی زنا کاره را بگرفت بداند که نتوانست جز سخن گوید عرض کرد ای موسی حق آنست که قارون دو خریطه زربا بر سرش انداخته  
 پاک ترا بوش زنا آلوده کنم لکن اگر چند من بدکار و تبه روزگارم اینکار نخواهم کرد و دست فرا کرده آن دو میان زرا را  
 که هسوز خاتم قارون بر سر داشت در میان انجمن گذاشت و مردم را از کید وی در حق موسی آگاه ساخت موسی گفت ای قارون  
 این چه طغیان است که پشهاد کرده و از او امر و نواهی خداوند نارب شده زکوة مال خود را که از هزار درم بیدرم مقرر کردم  
 بخل در زیدی و ندادی و اوقات را با انواع ساز و طرب و اقسام لهو و لعب بسر بردی اینک ساز در بهتان که عظیم ترین  
 معاصی است زبان می کشانی و از وصلات یقوم اندیشه میکنی قارون گفت ای موسی خداوند در میان این قوم است و همه مقدس  
 و پاکیزه اند ترا چه فضیلت و هرون را چه فرزونی بر دیگران است که رسالت و ریاست را مخصوص خود دانسته و خدمت خیمه  
 جمع را با برادرت و اولاد او تفویض داده این مرتبه برای شما سخت سپاراست بدین شرف نیز راضی نشدی اکنون  
 بهانه زکوة میخواهی مال مردم و زای خود فرا اسم کنی و خویشان را غنی سازی و خلق را فقیر و بی مکانت زمانی شکست  
 بزوی خلافت با تو نباشد موسی گفت ای قارون این منزلت را ز من برای خود معین کرده ام و شرافت هرون نیز از من  
 نیست بلکه خداوند متعال این عیالت فرموده و هر کس را بنزاهه داده و بشما که بنی بیوی هستید چرا شاکر و شاد خاطر نشاید  
 که از همه بنی اسرائیل ممتاز و مختار آید چند آنکه تقرب با من مخصوص شما گشت و محل و نقل خیمه جمع مرشاد است اکنون آید  
 و کذب این سخن دانید فردا هر یک مجمره بدست کرده در خیمه مجسم نزد خداوند حاضر شوید و هر کس آتش در مجمره خود افکند و بخور  
 برد اینگز اند تا بر کزین خداوند معین کرد و دوحی از باطل آشکار شود پس روز دیگر حکم خداوند موسی با اسرودن و جهات  
 خود بر کیوی در وازه خیمه مجسم بایستادند و قارون با داناتان و ایرام و دوست و پنجاه تن امرای نامدار و زعمای قوم نجاش  
 دیگر در وازه ایستادند و آتش در مجمره را کردند چون بخار بخورد برخواست جلال خداوند متعال شده و خطاب رسید که ای موسی و هرون  
 از میان این جماعت بر کنار شوید تا همه را عرضند هلاک و دمار سازم ایشان بروی در افاده پیشانی بر خاک نهادند و عرض  
 کردند خداوند پروردگار یکتا چون کناره کند قومی را چه افتد که تباه شود پس بزاری و ضراعت قوم را شفاعت  
 کردند و یکبار به خطاب رسید که ای موسی قوم را القابای که از کنار رسکن قارون و داناتان و ایرام دور شوند تا آتش  
 اینجماعت در شما نگیرد پس مردم از نزدیک ایشان دوری جستند آنگاه داناتان و ایرام باران فرزندان و در خیمه خویش  
 آمده بایستادند موسی فرمود خداوند چنانکه مرا بر سره چون سلط کرد اینک بر قارون سیر را زنی داد ایای قوم با او  
 آیات و آثار که بدست من باو دیدید هسوز را بر رسالت باو بنزداید اکنون قارون و کسانی ویراننده در کور خواهم کرد

این کتاب در تاریخ  
 و سیرت است

این کتاب در  
 تاریخ است

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

تا بدینکه من فرستاده خدا و مذم نگاه موسی خطاب با زمین کرد که کبر قارون و داناتان و ابیسرام را زمین شکافیده تا کعب قارون را گرفت قارون بخندید و گفت ای موسی با زمین چه سحر است که طراز کرده موسی در خشم شده و دیگر باره با زمین خطاب کرد که کبر قارون را زمین گرفت تا زانو زمین اندر شده سخت برآسید و آفاض تراعت کرده بنالید و زنهار خواست دیگر باره موسی با زمین خطاب کرد که کبر قارون را تا همشاد گرفت موسی زمین را بگرفتن قارون را مور ساخت و در هر مرتبه قارون با حضرت پناه برده زنهار میطلبید و میباید و همچنان موسی در خشم بود و بخت وی حکم میداد و مردم از ناله قارون و داناتان و ابیسرام طاقت توقف نیامورند و از هر سوی بگریختند تا مباد از زمین ایشان را نیز بدم در کشد علی الجمله هر تن زمین فرو شدند در زمین با هم پوسته شدند چنانکه نشانی از ایشان باقی نماند و یکباره ناپدید گشتند بعضی از منافقین بنی اسرائیل گمان کردند که حضرت موسی قارون را زمین فرود کرد تا اموالش را تصرف فرماید این معنی در ضمیر آنحضرت کشف شد و عاقد تا اموال قارون نیز بر زمین فرود شد چنانکه خداوند تبارک و تعالی فرماید *فَخَسَفْنَا بِهِ وَآلِ الْأَرْضِ الْكَاهِ كِبْرًا بِحَبَابٍ* رسید که ای موسی چند گرت قارون از تو امان طلبید و او را زنهار دادی عرض کرد که بقدر مرتبه خطاب آمد که اگر یکبار با من پناه بسته بود هرگز زمین را بروی من خط میگذردم موسی عرض کرد پروردگار من نیز فقط بگویم تا ترا بخواند و از تو پناه جوید علی الجمله چون کار قارون تمام شد آتشی از آسمان فرسود شده اصحاب قارون را فرود گرفت و آن آتشی چاه تن که محسوس می بود در دست داشتند پاک بوختند و ناپدید گشتند آنگاه خطاب در رسید که ای موسی القاب هرون را بفرمای تا مگر برای ایشان از میان شعلها برود و برای پوشش مزج صفهای برنجین ترتیب دهد تا بنی اسرائیل را یاد کاری بزرگ باشد و جز اولاد هرون کسی گذرانیدن بخور را نزد خداوند حاضر نشود پس العادای فرموده خداوند بزرگوار در روزگار قارون و اجناس پایان آمد و آنچنان که بادی در وقت حسرت پیرودند و بفرموده *أَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَنْفُسِ يَقُولُونَ وَيُكَفِّرُ اللَّهُ يَبْطِئُ أَلْرِّقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ مَا تَشَاءُ كِبْرًا لِمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ غَدِيرٌ* مبدار و در ذلت مقتضی شکی نبود بلکه هر که را میخواهد عزیز میدارد و هر که را میخواهد ذلیل مینماید بالجمله پس از خفت قارون و حرق امرای بنی اسرائیل با زرد میان قوم سخنها می نماند در میان آمد و مردم انبوه شده گفتند چه امری بزرگان را با بطلت گذاشت چون قارون مردی از میان ما برداشت پس با هم همدست شده در برابر موسی و هرون آمدند و بر گفتن ایشان اجتماع کردند و سخنها می خشن گفتند نگاه دیدند برای از آسمان فرسود آمد و خیمه جمع را فرود گرفت و جلال پادشاه قارون بجای کرده خطاب رسید که ای موسی از میان این جماعت پرود شویدا یکباره ایشان را بپاک کنم و آنا غضب پدید شده قدر الهی بر قوم عبور کرد و مردم بیک یک از پای در آمده اسی بر دزد موسی با هرون گفت اینک خشم خداوند یکباره این جماعت را نابود کند مگر برای بگریزد اند آتش مزج در آن بخور کرده شتابان میان این قوم گذر کن و در حق ایشان کفاره بده تا قدر خداوند فرود نشیند پس هرون مجبور گشته میان قوم آمده موسی روی بر خاک نهاده و عاف فرمود تا غفار الذنوب از جرم ایشان بگذشت و هرون با حضرت موسی چون ننگ شدگان قوم باز پرس کردند چهارده هزار گوسفند درین دایه برده بودند از آن پس خداوند خواست رتبه هرون را با بنی اسرائیل با نماند تا ایشان با موسی بر نشورند که چهار هزار سجدت خیمه جمع بر کرد پس حکم شد تا از هر فاندان فصائی آوردند چون در آرزو عصا حاضر شد هر کس که امیر خانواده بود نام خویش را بر عصا خود نوشت نام اسباط یعقوب را با عصا نوشت دادند از جمله نام هرون را بصای لیوی نوشتند آنگاه خطاب آمد

این دعا در پنجشنبه  
 رسون نام زمین  
 بود و الف و ذی  
 میگردانند  
 جمله

بشدن  
 عصای هرون

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

که ای موسی این عصا را در خیمه مجسم برده پیش خدای تعالی که از آنجا که بر کزین من باشد همایش شکوفه خواهد آورد و سخن  
بنی اسرائیل در حق وی کوتاه خواهد شد پس آن عصا را موسی در خیمه عهده تمامه گذاشت و چون روز دیگر حاضر شد و یکی را بر گرفتند  
عصای ناز را با خضارت و نصارت یافتند که شکوفه آورده با دام در باره داشت پس هر کس عصای خود را بر گرفته و بطینان خود  
اندا کرد و از آنجا که ببا کشت نمود و خطاب خداوند با موسی رسید که عصای هر روز از آنجا که در پیش خداوند بگذارتا علامتی پندار  
و مصیبت کار از او دیگر مجال سخن نماند و آنحضرت بحکم عمل نمود

وفات شیب علیه السلام سه هزار و هشتصد و سی و شش سال بعد از بسوط آدم بود

حضرت شیب علیه السلام بعد از هلاکت مائین با مؤمنین و مومنین هم در ارض مدین وطن داشت و فرمان الهی ازین  
دیگر باره عمارت کرده اقامت فرمود و مردی کدم کون دستوی الخلقه قاشی با نازاره داشت و در او اخر عمر چشمش ازین  
مطلی ماند چون بنی اسرائیل از مصر پرده شدند صفوره و نسو زندان موسی را چنانکه مذکور شد برداشته در پابان سخت  
آنحضرت آورد و از آن پس که موسی را وداع کرده بدین آمدنفت سال و چهار ماه دیگر زنده ماند آنگاه بدرود جهان فانی کرده  
برای جادوانی شتافت جسد مبارکش را حمل داده در میان رکن و مقام مدفون ساختند و در پان دویست و پست سال بگذشت  
که در پنجاه و هشت سال از مدت حیات مردم صحیح دعوت میفرمود و قوانین اکیال و موازین نیز از آنجا که است  
درود بنی اسرائیل بقلویس سه هزار و هشتصد و چهل و هشت سال بعد از بسوط آدم بود

بعد از ضعف قلوب و ظهور مرتبت هر دن بنی اسرائیل تقرب و برانزو خداوند باز دانستند و در تجمیع آنحضرت چنانکه سزا بود دقیقه  
فرودگذاشته آنگاه خداوند هر روز از آنجا که ساخت و خطاب آمد که ای همرون لیکن بنی لیوی را که فرزندان پدر تو اند با خود تقرب  
فرمای تا در محل خیمه مجسم با تو انبار باشند لکن تو او اولاد خاص برای خدمت خیمه عهده نامه باشید و چنانکه نزدیک نخند و اگر نه نایره  
غضب خداوند برانزود و شمارا با جسیع قابل بسوزد و قانون قربانی در رسوم خدمات مکن و نسیج دیگر باره با موسی و هر دن بوسی  
روشن گشت آنگاه بنی اسرائیل از عقیبون جابر کوچ داده در پابان همین که آنرا فانیس گویند فرود شده خیمها برافراختند و مدت  
پنجاه سال در قادیس ساکن بودند

۳۸۵۲ جلوس رای پنک در مملکت چین سه هزار و هشتصد و پنجاه و سه سال بعد از بسوط آدم بود

ای پنک پسر شینگ نامک است که بعد از پدر در مملکت چین رایت استقلال و استبداد برافراشت مردی آسوده و نیک خصال بود  
موت چین در ناست چین و ما چین و تبت و خطا حکمرانی میفرمود لکن روزگارش اندک بود و زمانش امان نداد مدت سه سال چون از حکومتش  
بگذشت رواع جان گفت و خون زن را که بهترین ولدش بود بجای خود یادگار گذاشت

۳۸۵۶ جلوس خون زن در مملکت چین سه هزار و هشتصد و پنجاه و شش سال بعد از بسوط آدم بود

خون زن خیسو چون پسر خود رای پنک کم روزگار بود از آن پس که پسر بر سلطنت نشست فرزندان شد خود بای کبار طلبیده ازین  
موت مملکت را ری آگاهش ساخت و قوانین سلوک با سپاهی و رعیت و حد و مراد هم دین و دولت با وی پیاموخت و بزرگان  
چین در عیاری در کار او حاضر ساخته در حضور ایشان فرزندان را مندرامت و منصب و تبعیدی عنایت کرده و خود چون پدران برگشته  
از جهان در گذشت مدت سلطنتش چهار سال بود و پادشاه سیم است از اولاد شینگ نامک

جلوس بای کبار در مملکت چین سه هزار و هشتصد و شصت سال بعد از بسوط آدم بود

و قایع بعد از بسط آدم علیه السلام تا هجر

بای که بعد از پدر خود خون رن حسنا دید ملکت چمن را انجمن کرده در ساعتی سه بر سر بر جانانی نشست و امرای درگاه را به تشریف  
 در کارنگ و مرسومات که ماکون امیدوار ساخت با شاک تازی که در آن وقت خسرو ایران بود همچون پیران اودات موال  
 در میان آورد که گاه با رسال رسل و انعقاد سخن خاطر و پیا صافی میداشت در همه چمن و چمن وقت و خطا نافذ فرمان بود و مدت سی  
 سال با متحاق و استقلال سلطنت کرد آنگاه که از جهان با رحمی بست فرزند کرانطایه خود آورد نیک را منصب و بعدی سرافراز بود  
 دی پادشاه چهارم بود از اولاد شینگ نامک

بجای سبب  
 دولت بر زمین  
 در این

۲۸۵۶ جلوس سراسر در مصر سه هزار و هشتصد و شصت و شش سال بعد از بسط آدم بود  
 چون دلو که پادشاه مصر را اجل محوم دریافت در روزگارش سپری شد سبب نایش که از احضار قطب بود نسبت بخاندان مصریم لولک مصر  
 میرساند از پی دولت از دست شده که بر میان بت و از یک طرف مصر خروج نموده همی را با خود عهد استبان کرد و ناگاه  
 بمصر و آمده بر سر آن بلده دست یافت و بر سر سلطنت بر نشست آل علوان از وی که بر زمین شده هر کس بطرفی بگرفت  
 و هر که بگرفت به شیخ بگذرانید تا دیگر باره ملک با لول قطب استقرار یافت و روزگاری در از سلطنت در دو دمان ایشان  
 بماند چنانکه حال هر یک در جای خود مذکور شود علی الجوه سبب نایش پادشاهی با جلادوت بود و حرمی ثابت داشت و غرضی ستیا  
 و چون از کار آل علوان پر دخت پاهای ساز داده از مصر سیر و نشد و ملکت نو به و سودان دارا ضعیف مغرب را گرفت چون  
 فراعنه سابق در سلطنت تهن یافت و مدت شش سال سلطنت کرده پس برای جاودانی شتافت

۲۸۶۸ وفات مریم و هسرون سه هزار و هشتصد و شصت و هشت سال بعد از بسط آدم بود  
 مریم خواهر موسی که صبیح کالیب بن یوفی بود در قادیس بخیله قدس فرامید هم در آنجا جد مبارکش را با خاک سپردند  
 پس از وفات وی موسی علیه السلام چند کس از پادان قادیس نزد ملک ایدوم فرستاد و او را پیام داد که خود میدانی  
 پیران با در مصر رفته اقامت کردند و چه رحمت کشیدند از ان پس که بنی اسرائیل بزرگراه خداوندان لیدند و از مصر نجات  
 یافتند هم مدتی در پادان روز گذرانیدند اینک در قادیس که اقصی حدود ملکت است سکون داریم غمگس آنکه اجازت دهی  
 که از میان ملکت تو عبور کرده بجانب مقصود شویم همانا از شاه راه خود هستیم گذشت و اگر از آبهای تو بخوریم یا بهایم خورا  
 یراب کنیم قیمت آنرا احوالیم ساخت وی در جواب موسی با فرما دکان گفت هرگز رخصت ندمم که بنی اسرائیل  
 از ملکت من عبور نکنند و اگر بدین سخن باشند باز بان شیره جواب ایثار خواهیم داد و با حدود و سنان راه ایسگر و  
 سد خواهیم داشت و فرستاد کار از رخصت مراجعت فرمود ایشان با حضرت موسی آن سخن ملک ایدوم باز راندند  
 چون آنحضرت دید عبور از ملکت وی صعب است از جانب وی انحراف جست و از قادیس کوچ داده بحبل عبور فرود  
 آمد آنگاه خطاب در رسید که ای موسی هر دو بنویسان خود خواهد پیوست و آنزمین که بنی اسرائیل را بخیله ام نخواه  
 دید ویرا با پسرش العادار بر فراز جبل اور حاضره کن و جامهای هر دو را بر آورده با العادار پو شان تا بجای وی باشد  
 که هر دو در فراز جبل در خواهد گذشت پس حضرت موسی هر دو را طلبیده با اتفاق العادار بر سر از جبل برد ناگاه  
 درختی بدید شد و خانه با دید آمد که از فرزند درخت دو جامه آویخته بود و در میان خانه سخن دلنشین مینمود که انباران  
 جامه و درخت و مانند آن خانه و تخت هرگز مشایع نگردیده بودند پس موسی با هر دو گفت که جامهای خود را با العادار  
 بخش و این دو جامه را از درخت گرفته در بر کن و در میان خانه و آن بر تخت بخواب تا جان خویش تسلیم کنی هر دو بفرموده

۲۸۶۸ وفات مریم و هسرون سه هزار و هشتصد و شصت و هشت سال بعد از بسط آدم بود  
 مریم خواهر موسی که صبیح کالیب بن یوفی بود در قادیس بخیله قدس فرامید هم در آنجا جد مبارکش را با خاک سپردند  
 پس از وفات وی موسی علیه السلام چند کس از پادان قادیس نزد ملک ایدوم فرستاد و او را پیام داد که خود میدانی  
 پیران با در مصر رفته اقامت کردند و چه رحمت کشیدند از ان پس که بنی اسرائیل بزرگراه خداوندان لیدند و از مصر نجات  
 یافتند هم مدتی در پادان روز گذرانیدند اینک در قادیس که اقصی حدود ملکت است سکون داریم غمگس آنکه اجازت دهی  
 که از میان ملکت تو عبور کرده بجانب مقصود شویم همانا از شاه راه خود هستیم گذشت و اگر از آبهای تو بخوریم یا بهایم خورا  
 یراب کنیم قیمت آنرا احوالیم ساخت وی در جواب موسی با فرما دکان گفت هرگز رخصت ندمم که بنی اسرائیل  
 از ملکت من عبور نکنند و اگر بدین سخن باشند باز بان شیره جواب ایثار خواهیم داد و با حدود و سنان راه ایسگر و  
 سد خواهیم داشت و فرستاد کار از رخصت مراجعت فرمود ایشان با حضرت موسی آن سخن ملک ایدوم باز راندند  
 چون آنحضرت دید عبور از ملکت وی صعب است از جانب وی انحراف جست و از قادیس کوچ داده بحبل عبور فرود  
 آمد آنگاه خطاب در رسید که ای موسی هر دو بنویسان خود خواهد پیوست و آنزمین که بنی اسرائیل را بخیله ام نخواه  
 دید ویرا با پسرش العادار بر فراز جبل اور حاضره کن و جامهای هر دو را بر آورده با العادار پو شان تا بجای وی باشد  
 که هر دو در فراز جبل در خواهد گذشت پس حضرت موسی هر دو را طلبیده با اتفاق العادار بر سر از جبل برد ناگاه  
 درختی بدید شد و خانه با دید آمد که از فرزند درخت دو جامه آویخته بود و در میان خانه سخن دلنشین مینمود که انباران  
 جامه و درخت و مانند آن خانه و تخت هرگز مشایع نگردیده بودند پس موسی با هر دو گفت که جامهای خود را با العادار  
 بخش و این دو جامه را از درخت گرفته در بر کن و در میان خانه و آن بر تخت بخواب تا جان خویش تسلیم کنی هر دو بفرموده





# وقایع بعد از هبوط آدم علیه السلام تا هجرت

بلکه عوه بود فرستاده از او در خواست کنند تا در حق بنی اسرائیل دعای بد کرده ایشان را بملکت اندازد پس بالاق چند کس  
به قنوز نزد بلعم فرستاد و گفت بادی بگوی قومی از مصر برودند اراضی این مملکت را فرو گرفته اند و مرا آن نبرد نیست که با ایشان  
نبرد کنم مگر آنکه قدم در بنجد داری و بدین جانب آمده در حق ایشان نفرین کنی تا بدست من منخرم شده ازین مملکت بدین  
امر ای بنی مواب نزد بلعم آمده کلمات بالاق بادی بگذاشتند بلعم با ایشان گفت یک شب در اینجا ساکن باشید تا من با خدا  
خود مشورت کنم آنچه فرمان رسد چنان خواهم کرد امر ای بنی مواب آن شب در قنوز ماندند و بلعم در حضرت خداوند عرض حال را  
ملم گفت که همراه بنی مواب باش و بنی اسرائیل را نفرین کن که قومی متبرکنند و پیشوای ایشان پیغمبر اولوا العزم است تا ما  
بلعم صیحا مان و نیز آن بنی مواب را حاضر کرده حقیقت حال بیان کرد و ایشان را رخصت انصراف داد و خود در قنوز ماند  
انجامت نزد بالاق آمده آن قصه باز گفتند و از انکار بلعم وید آگاه ساختند و کبر باره بالاق امر ای بنی مواب را خواسته  
همی که از فرستادگان سابق بزرگتر و شریفتر بودند بر کینه و بزد بلعم روانه ساخت و تحت فرادان فرستاد و بلعم را بنویسد و  
دینوی امیدار کرد و سخن و دیای شایسته انفاذ حضرت وی داشت و طمس شد تا بزدوی آمده بنی اسرائیل را نفرین  
کنند چون فرستادگان بالاق نزد بلعم آمدند و پیغام خود بگذاشتند بلعم خواست درین کت نیز انکار کند صیحه وی اور الفتره  
و دل اور ابا زور بک بالاق فرسند داشت پس بقا و آیتنا فان نزلنا منها فاشبه الشیطان کلان من العادین  
بلعم طمع مال دنیا ترک وین گفت و دوتن از فرادان خود برداشته بر دراز کوشش خویش نوشت و با امر ای بنی مواب غم  
خدمت بالاق کرده چون از قنوز پرورشده بیان دیوار مکتبنا رسید فرشته خداوند با شمشیری برهنه بر خردی ظاهر شد خراز  
یعدن آن صورت بر میداد راه انحراف جست بلعم در خشم شده خراب تا زیاده بزد و دیگر باره اور ایمان راه آورد  
کت نیز فرشته خداوند با شمشیر حاضر بود کت سیم نیز بر مید و بلعم در غضب شده تا زیاده برگرفت و غایت ضرب مرعی داشت  
ناگاه ضرب سخن آمد و گفت ای بلعم اینک کت سیم است که مرا میرنی و من پوسته مرکوب تو بوده ام آیا کاهی چنین عادت با  
وین بلعم گفت که فی گرفت اکنون فرشته خداوند با شمشیر کشیده پیش روی من ایستاده چگونه بروی عبور کنم بلعم این حال  
چیران شد و نظر کرد و ناگاه فرشته خداوند پیش چشم وی بایده آمد و گفت ای بلعم نزد بالاق سیر وی زنه را از فرمان خداوند تجاوز  
کنی این بخت و پایداریست پس بلعم با تعلق امر ای بنی مواب بخدمت بالاق می شنافت و چون بالاق از رسیدن وی آ  
یافت تا سر حد آتون که اقصای مملکت بود استقبال پرور شد و بلعم را در پا قدم غایت اکرام و اعزاز میدادند داشت و با تعلق بجا  
گویی با بلعم آمد و بالاق از بلعم التماس کرد که بنی اسرائیل را نفرین کند وی گفت در میان هفت مزبح برای من بنا کن و هفت کوی  
با هفت قریح حاضر نما تا من خداوند این را از روی میسان تخم و آنچه فرمان رسد چنان کنم بالاق بفرموده وی عمل کرد و بلعم با  
پیش کند اینده از خدای رخصت جست که بنی اسرائیل را نفرین کند ناگاه همس گشت که اولاد یعقوب در نزد خداوند گرامی  
چاشند و در حق ایشان نباید بداند شدید پس بلعم باز آمده بالاق را گفت که ایشان را توان نفرین کرد چه خداوند این جهات را  
 عزیز خواسته است بالاق بادی گفت همراه من باش تا ترا بجای دیگر برم آگاه رخصت بخواد و ایشان را لغت کن و بلعم را  
صورت کرد و هم با حکومت مزبح و قربانی میا کرده و دیگر باره منی خداوند با بلعم رسید که بنی اسرائیل متبرکنند زبان بدیشان دراز  
کن و او بالاق را آگاه ساخت هم سفید بشناود باز دست بلعم را گرفته بر پیشه که شرف بی میون است آورد و هفت مزبح بنا کرد  
و بنا نمود قربانها حاضر ساخت درین کت نیز بلعم رخصت لعن ربی اسرائیل طلبید و منی خداوند بدو فرار رسید و بالاق را

اینکه فرشته خداوند  
در قنوز نزد بلعم  
فرستاد و او را  
بسیار آزار داد  
تا اینکه او را  
از قنوز بیرون  
کردند

بلعم در خشم  
بوده و فرشته  
خداوند را  
دید و با او  
مجادله کرد  
تا اینکه او را  
کشتند

بلعم در خشم  
بوده و فرشته  
خداوند را  
دید و با او  
مجادله کرد  
تا اینکه او را  
کشتند





جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

بزرگ در میان او افتد و بنی اسرائیل سخت کوشیده بغیر یافتند و آن پنج تن طوک ایشان را با علم بن باجم و شمشیر کند ایند که هر کس  
از مردان آنجاست یا قتل گردند و آتش در بلاد و امصار در زند و زنان و سینه زندان ایشان را با اموال و اطفال و مویشی هر چه  
بجب و غارت گرفتند و مراجعت کرده خبر موسی فرستادند آنحضرت با العادار و پسران قوم باستقبال بیرون شدند و حال  
ایشان بدانت و اسرا باز دید که چون زنان بنی سوار بر در میان اسیران پناه یافت با سران پناه در غم شدند و گفتند اینها  
بودند که باغرای بهم باعث طغیان بنی اسرائیل شدند از چه روی ایشان را زند کردند گفتم و فرمود هر زن که با مری هم تهر  
شده بقتل رسانند و آن دختران که سنوز و ویشزه اند برای خود کانه دارند و هر طفل مذکر را اگر چه کیده کرد و با سینه زند گنجانند  
چون این خدمت بی پایان بر دو هفته روز و خارج لشکر گاه مانع تا از آلودگی قتل کردن سقط گردند آنگاه در میان قوم آیند العادار  
حکم خداوند را بفرمود موسی پس واران پناه رسانیده ایشان بفرموده عمل کردند و روز هفتم غنایم را برداشته میان قوم  
آمدند و غنایم ایشان بدینسان بود شصت و هفتاد و پنج هزار سکه و هفتاد و دو هزار سکه و شصت و یک هزار سکه و موسی  
دو هزار تن دختر بکره بود و از پنجاه نصف را بده بازمان که این جنگ کرده بودند سپردند و ایشان از پانصد بهره  
یک بهره با العادار تقسیم کردند و نصف دیگر از همه غنایم را به بنی اسرائیل که با موی بجنگ نبودند سپردند و ایشان از پنجاه حصه  
یک حصه به بنی لوی که با موی بخدمت خیمه جمع بودند تقسیم کردند آنگاه سپاهی که بجنگ رفته بودند شاره کردند بکس غایب نبود  
بشکر از این موهبت عظمی مردان جنگی از زیور که بگارت آورده بودند مانند دست برنج و دانشتری و کوشواره و خنجر و دیگر چیز کس  
برای قربانی برداشتنی چسبیری پس کند رانند و آنچه شازده هزار و هفتصد و پنجاه مقال زر بزین مقدس بود موسی و داد  
آن زر را گرفته در خیمه مجمع پادگار بنی اسرائیل گذاشتند

قتل موسی

است بزرگ جان  
و اینست که در این  
مقال مذکور است  
مقال در تاریخ  
تاریخ

۲۸۶۸ وفات ایوب علیه السلام سه هزار و هشتصد و شصت و هشت سال بعد از هبوط آدم بود

حضرت ایوب علیه السلام مردی بلند بالا بود که در کودکی گناه و سببی بزرگ و موئی سبب و چشمی سیاه داشت سابق و ماسد مبارکش  
بغایت مطهر و چه او شسبزی بایل بود و بر شریعت ابراهیم علیه السلام میزیت آنگاه که در بلاد حوران سن مبارکش هفتاد و سه  
سال رسید با سخنان و ابتلا و دچار گشت و هفت سال سقیم و رنجور بود و چون صحت یافت صد و چهل شش سال زندگانی کرد که در  
عمر آنجا بدیت و پست شش سال بود و چون ازین سراسای غالی بجان جاودانی بشد و شیعی را که مردی با صلاح بود و خلیفگی  
مقام خود فرمود و جد مبارکش را در بلاد حوران مدفون ساختند  
ذکر منازل بنی اسرائیل از خروج مصر تا وصول به ارض مقدسه

اگر چه منازل بنی اسرائیل بعد از خروج از مصر تا بر دین و در ذیل نکات بعضی گفته آمد لکن از تفصیل و ترتیب هر دو بجز ذکر این  
ایشان از مصر تا ابتدای ارض کنعان که در چهل سال پیچیده و انداز نموده میشود سخت از خموشی کج داده بود و گوشت آمدند و از  
آنجا به ایلام و از ایلام به بیبیروت که برابر قتل صفون و پیش روی میزدول است فرود شدند و از آنجا پان و دریا عبور کرده  
سه روزه در پان ایلام ره سپار شده در راه آمدند و از آنجا به ایلام و از آنجا به کبیر سلم نزدل کردند و از آنجا به ایلام  
سین و از سین بدانچه و از آنجا به الوتس آمدند و از آنجا به رفیدیم و از رفیدیم به پان سینا خیمه زد پس از آن به بقرات  
خانه آمدند و از آنجا خیمه زدند و در شون فارس و کینه و در راه رفیدیم آمدند و از آنجا به رفیدیم فرود شد و از آنجا بکوه  
سافر و از کوه سافر به حراره در آمدند و از آنجا به تملوت و از تملوت به ناچث منزلی بسته پس از آن تاریخ و هفتصد و هشتاد

منازل بنی اسرائیل

بسیار از این  
تاریخ در این  
مقال مذکور است  
تاریخ از  
تاریخ

و اینست که در این  
مقال مذکور است  
تاریخ از  
تاریخ



جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

از اهل کرده آنجا و بخت مبارک خود نوشته بشایخ بنی یوی سپرد و گفت که هر هفت سال یک مرتبه بر بنی اسرائیل عرضه کنند از آن پس فرمود ای بنی اسرائیل شما را کهی دهم که خدا مرا فرموده پنجهری مانند تو مبعوث خواهم کرد و کلمات خود بر زبانش و دیت خواهم نهاد و هر چه او را بفرمایم با مردم در میان خواهد آورد و چنین خواهد شد که کلمات مرا که بنام من بگوید هر کس که اطاعت کند من از او می سبب خواهم گرفت چون موسی این کلمات بفرمود شروع در مقاله دیگر کرد و گفت بنی اسرائیل با طاعت خدای قیام خواهند کرد و بقطعه ای صره و امیری گرفتار خواهند شد و این کلمات مشهوره قیام پنجهری و بخت نصر و نبوغ و فارت وی بود چنانکه در جای خود گفته شود چون ابن پند و اندرز پایان آورد یوشع بن نون علیه السلام را حاضر ساخته بخلاف نصب کرد و گفت روز از بخت نصر من باختر رسیده من از سر آب پرودین نخواهم گذشت و اینک بخرن و یوشع و کالیب از آنجا عت که از مصر پرورنده ندکس باقی نمانده یکی در پابان تیره عرضه هلاک کشیدن نیز بفرمودی آب و فات خواهم کرد و یوشع با اتفاق کالیب این تو مرا که از اولاد گذشته کن از بارض مقدسه خواهند برد چون این کلمات پایان آورد از ترات جلال خطاب در رسیده که ای موسی زمان تو فراز آمد اینک بر جیل جاریم کوه پیونکه در زمین مواب است رو بروی تیرتو صعدو نامی و سرزمین کنعاز که من بر بنی اسرائیل داده ام مشاهده کن و در همان کوه بخویشان خود طعم شده از جهان و فات فرمای موسی علیه السلام بر حسب حکم کوه بر شده نظاره اراضی کنعان و در بیجا راتا به صفر خود و جهان فانی را دواع نموده بسرای جاودانی شتافت و وجد مبارکش را در کوه مواب رو بروی پست فنورد فنون ساختند و تا کنون کس بر مقبره آنجناب واقف نیست علی العبد روز هفتم آزار که دهم روز ولادت آنحضرت در ساعت تولد در گذشت و مدت داند کانش در سرای پنجهری صد و پست سال شمسی بود و هیچ در چشم و بدن و سایر قوی فرسودگی نداشت و بعد از خلش بنی اسرائیل سی روز در سوکواری و تمام بختنمودی کند م کون و تمام بالا بود و با سوسه و پیچیده بر روی مبارکش خالی داشت طول بالایش را در ذراع گفته اند و طول عصایش را با طول قامت مساوی دانسته اند و صفت عسای مقرر است که نام آن عسای طلق بوده و هر گاه موسی بران سوار شدی چون اسب رهوار برفتی و چون شب تاری در آید چون چراغ نور افشاندی و هر گاه آزار در چاه فرو گذاشتی با اندازه چاه دراز شده آب بر آوردی و هر گاه کر سسده بر دیوار بان اشاره کردی طعام چند روزه بر آوردی و هر گاه سوسه خواستی آزار بر زمین فرو کرده در حال سنبندی د آن سوسه که مطلوب بود پروم دادی و از آن بوی مشک و عسبر آمدی و اگر بخت رفتی با یک محله قلع دشمنان کردی و چون بر زمین انخیزی صورت ارد داشتی و چون موسی آزار گرفتی هم در دست موسی عصای بود از چوب سورد که سران پاره از آبن دشت علی العبد بعد از رحلت موسی علیه السلام بنی اسرائیل نخلین آنحضرت را در صندوقی زرین نهادند و حاجا که هر روز از نینیز پهلوی آن کبذاشته و سر آن مضبوط کرده با خود برداشتند و آن عسای که فرموده بود با عسبرمای توری در صندوق اشتهاده جای دادند چون دایه برایشان ظاهر شدی آن صندوق که جامه هرون و نخلین موسی در آن بود بسروان آورد و بركت آن رف غاذه شدی و این صندوق در میان بنی اسرائیل بود و در خزانه کتوبی جای داشت تا آنگاه که بعضی از عمالقه بر بنی اسرائیل ظفریفته آن صندوق را گرفتند و با خود بردند چنانکه تفصیل آن در جای خود گفته شود و استرود آن در عهد طاوت بود

از بخت نصر من باختر رسیده من از سر آب پرودین نخواهم گذشت و اینک بخرن و یوشع و کالیب از آنجا عت که از مصر پرورنده ندکس باقی نمانده یکی در پابان تیره عرضه هلاک کشیدن نیز بفرمودی آب و فات خواهم کرد و یوشع با اتفاق کالیب این تو مرا که از اولاد گذشته کن از بارض مقدسه خواهند برد چون این کلمات پایان آورد یوشع بن نون علیه السلام را حاضر ساخته بخلاف نصب کرد و گفت روز از بخت نصر من باختر رسیده من از سر آب پرودین نخواهم گذشت و اینک بخرن و یوشع و کالیب از آنجا عت که از مصر پرورنده ندکس باقی نمانده یکی در پابان تیره عرضه هلاک کشیدن نیز بفرمودی آب و فات خواهم کرد و یوشع با اتفاق کالیب این تو مرا که از اولاد گذشته کن از بارض مقدسه خواهند برد چون این کلمات پایان آورد از ترات جلال خطاب در رسیده که ای موسی زمان تو فراز آمد اینک بر جیل جاریم کوه پیونکه در زمین مواب است رو بروی تیرتو صعدو نامی و سرزمین کنعاز که من بر بنی اسرائیل داده ام مشاهده کن و در همان کوه بخویشان خود طعم شده از جهان و فات فرمای موسی علیه السلام بر حسب حکم کوه بر شده نظاره اراضی کنعان و در بیجا راتا به صفر خود و جهان فانی را دواع نموده بسرای جاودانی شتافت و وجد مبارکش را در کوه مواب رو بروی پست فنورد فنون ساختند و تا کنون کس بر مقبره آنجناب واقف نیست علی العبد روز هفتم آزار که دهم روز ولادت آنحضرت در ساعت تولد در گذشت و مدت داند کانش در سرای پنجهری صد و پست سال شمسی بود و هیچ در چشم و بدن و سایر قوی فرسودگی نداشت و بعد از خلش بنی اسرائیل سی روز در سوکواری و تمام بختنمودی کند م کون و تمام بالا بود و با سوسه و پیچیده بر روی مبارکش خالی داشت طول بالایش را در ذراع گفته اند و طول عصایش را با طول قامت مساوی دانسته اند و صفت عسای مقرر است که نام آن عسای طلق بوده و هر گاه موسی بران سوار شدی چون اسب رهوار برفتی و چون شب تاری در آید چون چراغ نور افشاندی و هر گاه آزار در چاه فرو گذاشتی با اندازه چاه دراز شده آب بر آوردی و هر گاه کر سسده بر دیوار بان اشاره کردی طعام چند روزه بر آوردی و هر گاه سوسه خواستی آزار بر زمین فرو کرده در حال سنبندی د آن سوسه که مطلوب بود پروم دادی و از آن بوی مشک و عسبر آمدی و اگر بخت رفتی با یک محله قلع دشمنان کردی و چون بر زمین انخیزی صورت ارد داشتی و چون موسی آزار گرفتی هم در دست موسی عصای بود از چوب سورد که سران پاره از آبن دشت علی العبد بعد از رحلت موسی علیه السلام بنی اسرائیل نخلین آنحضرت را در صندوقی زرین نهادند و حاجا که هر روز از نینیز پهلوی آن کبذاشته و سر آن مضبوط کرده با خود برداشتند و آن عسای که فرموده بود با عسبرمای توری در صندوق اشتهاده جای دادند چون دایه برایشان ظاهر شدی آن صندوق که جامه هرون و نخلین موسی در آن بود بسروان آورد و بركت آن رف غاذه شدی و این صندوق در میان بنی اسرائیل بود و در خزانه کتوبی جای داشت تا آنگاه که بعضی از عمالقه بر بنی اسرائیل ظفریفته آن صندوق را گرفتند و با خود بردند چنانکه تفصیل آن در جای خود گفته شود و استرود آن در عهد طاوت بود

انقدر بنفیع باقی خواهد ماند

۲۸۶۸

جلوس اینوس در بابل سه هزار و هشتصد و شصت و هشت سال بعد از بسبوط آدم بود

اینوس ملکی جبار و سلطانی جفاپیشه بود که بعد از تومیس در دارالملک بابل بر سر سلطنت و چار باش دولت پرست

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

و بر او شش آباء و اجداد خود طریق ظلم و پیدایش گرفت و از پرستش اصنام و ستایش او مان، همچگاه خود را معاف نداشت  
 و روزگار خود را بجهنم و لعاب بگردان آورده، مسواره با صفاک تازی که در آن وقت پادشاه ایران بود ساز موافقت طراز داده  
 و با نفاق تحف و هدایا خاطرش را از خود شاد میداشت چون هنگام ملاکتش فرار پیدا کرد و سوار خواسته و لیعهدی برود  
 و از جهان در گذشت مدت سلطنتش سی سال بود

خلافت یوشع بعد از موسی سه هفته از او هشد و شصت و نه سال بعد از سقوط آدم بود

۳۸۶۰

یوشع بن نون بن ایشامع بن عمیهد بن اعداد بن سولایح بن افرایم بن یوسف علیه السلام نود و هفت سال داشت که  
 بخلافت موسی مدبر امور بنی اسرائیل گشت و روز ششم چنان بود که از پیشگاه جلال باوی خطاب شد که ای یوشع بنده خاص  
 من موسی و داع جهان گفت اکنون پدید این قوم را تو کوچ من را می و از رود اردون عبور کنی و ایسا را بدان زمین که داده  
 داده ام برسانی و اراضی شام و کنعان و بیت المقدس را بدین جماعت قسمت کنی چنانکه من با موسی بودم اینک بجهت تو  
 خواهم بود پس تو از آنچه موسی در طریقت و شریعت و دینت نهاده هیچ انحراف مجوی و بدان روش قوم را راه بر باش  
 یوشع علیه السلام چون حکم خداوند بدانت بزرگان سپاه را حاضر ساخته بفرمود اینک بنی اسرائیل را آنگهی دیدم آ  
 خوشتر آمده دارند که من سه روزه ایسا را از رود اردون بر خواهم گذرانید و بدان زمین که خداوند بپیرایش ایسا مقرر  
 داشته خواهم رسانید و بنی را دین و بنی جاد و نصف فرقه منی را فرمود تا بدان روش که در حضرت موسی عهد کردید اکنون باید سلاح  
 بزد و ساز جنگ خویشان را برداشته در پیش روی بنی اسرائیل طی مسافت کنسید و دفع دشمنان را لازم دانید آنگاه که بنی یس  
 میراث خود را متصرف شدند مراجعت کرده بدین سوی اردون درین اراضی که موسی بخش شما کرده سکون و رزید ایسا نیکدل و بیکران  
 در حضرت یوشع عرض کردند که ما هرگز از فرمان تو بر نیچهیم از نیروی که خداوند آنچه با موسی بود اینک با تو میباید چون یوشع  
 از اتفاق بنی اسرائیل اطمینان حاصل نمود و تن مرد کار افتاده برگزید و بجای موسی بدین ارضی فرستاد و گفت اینک و بد  
 آنمکت خبر گیرید و باز آید جاسوسان از خدمت یوشع پرورنده شما کجا بی وارد ارضی گشتند و در خانه زنی زاینه که نام و  
 را حاب بود داخل شده آتش در آنجا نهند با دوا و ابوالی ارضی گفتند که از بنی اسرائیل دو تن بجای موسی آمده اند و در  
 خانه را حاب منزل نموده فرمود تا ایسا را گرفته بدرگاه آرز جمعی ما مور شده بدر خانه را حاب آمدند تا جاسوسان را بگریزند  
 را حاب چون از حال آنگهی یافت جاسوسان را در زیر چوهای پنهان که در میان حایط انباشته داشت پنهان ساخت و باطلا  
 زمان ملک گفت که با ما در روز گذشته دو تن بدین خانه ورشند و شما مکاه راه خویش گرفته و من ندانم از کجای آیند  
 و کجا میروند اکنون اگر شما مسامحت کنید و از دنبال ایسا نبروید و در نباشد که بدنت شما گرفتار شوند پس از زمان ملک است  
 کردند و از ارضی بسیر و نشده بطلب جاسوسان بجانب اردون رفند چون را حاب خانه را از پنانه خالی یافت در سرا  
 برست و جاسوسان را بیرون آورده با ایسا ن نشست و گفت آگاه باشید که خبر بنی اسرائیل درین شهر مشهور است از آنروز که آنجا  
 از مصر پرورنده بدریا عبور کردند و مملکت اموریان را بگرفتند و هوج بن عناق و بلایق و دیگر لوک را بگشتند همه روزه همان  
 ایستوم نزد ما زیاده شده و اکنون که بدین جانب روی کرده اند دلهای مردان ما از بیم که اخته است چنانکه هیچکس را با ایسا  
 مجال معاوضه نمانده این است حال اینگونه اما شما باید بدین کوه که بر کران راه است رفته سه روز خود را پنهان دارید و چون  
 دیندت بگذرید و آنکس که دنبال شما رفته اند باز آید آنگاه راه خود پیش گیرید و بشکرگاه خویش شوید اکنون وظیفه است

یوشع بن نون بن ایشامع بن عمیهد بن اعداد بن سولایح بن افرایم بن یوسف علیه السلام نود و هفت سال داشت که بخلافت موسی مدبر امور بنی اسرائیل گشت و روز ششم چنان بود که از پیشگاه جلال باوی خطاب شد که ای یوشع بنده خاص من موسی و داع جهان گفت اکنون پدید این قوم را تو کوچ من را می و از رود اردون عبور کنی و ایسا را بدان زمین که داده ام برسانی و اراضی شام و کنعان و بیت المقدس را بدین جماعت قسمت کنی چنانکه من با موسی بودم اینک بجهت تو خواهم بود پس تو از آنچه موسی در طریقت و شریعت و دینت نهاده هیچ انحراف مجوی و بدان روش قوم را راه بر باش یوشع علیه السلام چون حکم خداوند بدانت بزرگان سپاه را حاضر ساخته بفرمود اینک بنی اسرائیل را آنگهی دیدم آ خوشتر آمده دارند که من سه روزه ایسا را از رود اردون بر خواهم گذرانید و بدان زمین که خداوند بپیرایش ایسا مقرر داشته خواهم رسانید و بنی را دین و بنی جاد و نصف فرقه منی را فرمود تا بدان روش که در حضرت موسی عهد کردید اکنون باید سلاح بزد و ساز جنگ خویشان را برداشته در پیش روی بنی اسرائیل طی مسافت کنسید و دفع دشمنان را لازم دانید آنگاه که بنی یس میراث خود را متصرف شدند مراجعت کرده بدین سوی اردون درین اراضی که موسی بخش شما کرده سکون و رزید ایسا نیکدل و بیکران در حضرت یوشع عرض کردند که ما هرگز از فرمان تو بر نیچهیم از نیروی که خداوند آنچه با موسی بود اینک با تو میباید چون یوشع از اتفاق بنی اسرائیل اطمینان حاصل نمود و تن مرد کار افتاده برگزید و بجای موسی بدین ارضی فرستاد و گفت اینک و بد آنمکت خبر گیرید و باز آید جاسوسان از خدمت یوشع پرورنده شما کجا بی وارد ارضی گشتند و در خانه زنی زاینه که نام و را حاب بود داخل شده آتش در آنجا نهند با دوا و ابوالی ارضی گفتند که از بنی اسرائیل دو تن بجای موسی آمده اند و در خانه را حاب منزل نموده فرمود تا ایسا را گرفته بدرگاه آرز جمعی ما مور شده بدر خانه را حاب آمدند تا جاسوسان را بگریزند را حاب چون از حال آنگهی یافت جاسوسان را در زیر چوهای پنهان که در میان حایط انباشته داشت پنهان ساخت و باطلا زمان ملک گفت که با ما در روز گذشته دو تن بدین خانه ورشند و شما مکاه راه خویش گرفته و من ندانم از کجای آیند و کجا میروند اکنون اگر شما مسامحت کنید و از دنبال ایسا نبروید و در نباشد که بدنت شما گرفتار شوند پس از زمان ملک است کردند و از ارضی بسیر و نشده بطلب جاسوسان بجانب اردون رفند چون را حاب خانه را از پنانه خالی یافت در سرا برست و جاسوسان را بیرون آورده با ایسا ن نشست و گفت آگاه باشید که خبر بنی اسرائیل درین شهر مشهور است از آنروز که آنجا از مصر پرورنده بدریا عبور کردند و مملکت اموریان را بگرفتند و هوج بن عناق و بلایق و دیگر لوک را بگشتند همه روزه همان ایستوم نزد ما زیاده شده و اکنون که بدین جانب روی کرده اند دلهای مردان ما از بیم که اخته است چنانکه هیچکس را با ایسا مجال معاوضه نمانده این است حال اینگونه اما شما باید بدین کوه که بر کران راه است رفته سه روز خود را پنهان دارید و چون دیندت بگذرید و آنکس که دنبال شما رفته اند باز آید آنگاه راه خود پیش گیرید و بشکرگاه خویش شوید اکنون وظیفه است

این است بار خدای  
 معده بر روزی که در آنجا

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

که با من سوختند یا کنسید که چون برین ملک استیلا یافتند من کسان من از جان و مال اینی در سید جاسوسان گفتند منت پذیریم  
 و نفس خود را فدای شما سازیم که با ما عطا بزرگ کرده چون این سخنان از طرفین نهایت شد و آفتاب اولیفت جاسوسان از خانه  
 را حباب پرونده بهمان قانون که از وی فرا گرفته بودند خود را بکوه خمی داشتند و چون ملازمان ملک مراجعت کرده وارد اریحا  
 شدند خود را بحضرت یوشع رسانیده مشرح حال باز گفتند یوشع چون از نیک و بد اریحا آگاهی یافت فرمود تا بنی اسرائیل  
 کوچ داده در کنار رود اردن فرود شدند و با قوم گفت اینک بنی یوی صندوق عهد نامه را برداشته پیش روی سپاه  
 عبور میکند چنانچه مردم و همسوار ذراع در دنبال صندوق راه سپه باشند و آنرا دلیل راه شمارند و کسی از صندوق پیشی  
 بخیزد پس روز دیگر که هم میان بود بنی اسرائیل باریکه راه پیش گرفتند و بنی یوی صندوق شهادت را از پیش روی ایشان  
 آورده برود اردن داخل شدند آب رود از زمین بایستاد و اریحا جانب مانند کوهی بزرگ برزبر هم تراکم گشت و از طرف  
 دیگر آب بریا اتصال یافته تا کن در ریاضت ماند یوشع فرمود تا صندوق الشهاده را در وسط رود برداشته چند آنکه  
 جمع بنی اسرائیل از رود اردن بگذشتند آنگاه صندوق الشهاده را بخار آورده یوشع از هر سبط یکین اختیار کرده لغزید  
 تا آن دوازده تن دوازده سنگ از میان اردن برگزیده با خود آورده تا تذکره باشد میان بنی اسرائیل برای نفع  
 رود اردن بدست یوشع است علی البمله چون بنی اسرائیل از رود بگذشتند دیگر باره آب بحال خویش باز آمد و بنی جاد  
 و بنی رادین با نصف طبقه منی بن یوسف شمشیر را بر کینه پیش روی قوم راه سپه شدند و در جلجالی نزدیک اریحا فرود شده  
 چیمه راست کردند و یوشع فرمود تا آن سنگهای دوازده گانه را که از میان رود برگرفته بودند در جلجالی برزبر هم نهادند  
 و ساره یادگار ساختند آنگاه یوشع با مورشد تا بنی اسرائیل را خفته کند چون آنکسان که از مصر خفته کرده پرونده بودند  
 در تبه بودند و بنی از فرزندان ایشان نخوتن مانده بودند پس یوشع از سنگهای سخت مانند کار و تیها برنده ترتیب کرده  
 بر ذکر که خسته کرده بود نخوتن ساخت و از نزد یوشع انتقام را خف نام نهاد و در روز چهارم میان عبید ضحی کرد و من سلوی  
 از آسمان باز ایستاد و همان روز بنی اسرائیل شروع در اکل غله و حبوبات ارضی کردند مقرر است که در همان روز یوشع  
 علیه اسلام نظر بجانب اریحا کند مردی را دید که شمشیری کشیده در دست دارد و پیش روی ایستاده است نزدیک او  
 شده گفت کیستی ای از مردان باباشی یا از اعدای مانی آمدی گفت قاید لشکر خدا و منم و نزد تو آمده ام یوشع چون فرشته خدا را  
 بشناخت روی بر خاک نهاده سجده کرد و سر بر آورده گفت حکم چیست آن فرشته گفت ای یوشع فلین خود را از پای برد  
 کن همانا در اینجا که ایستاده زمین مقدس است پس یوشع فلین خود را بیسه و ن کرده بتائیش دنیایش بزدان پرداخت  
 و پس از او ای شکر و تائیش شایخ بنی یوی را حاضر ساخته فرمود صندوق عهد نامه را برداشتنده و مفت تن از آن برد  
 گفت تا هر یک گزنی برگرفتند و پیش روی تابوت عهد نامه سپه شدند و حکم داد تا قوم سه کثرت کرد اریحا طواف کنند  
 و هیچ سخن نگویند اگر چه یک لفظ باشد پس کرنا با بنواختند و بدینگونه کرد اریحا بگشود و لشکر گاه باز آمدند بدین روش  
 تا شش روز هر روز سه کثرت کرد اریحا بگشود و آن حسن بغایت حسین بود و مردم آن ساز و برگ غله داری بگشودند  
 و دفع لشکر پیکان نیک میدانشند علی البمله روز هفتم باز کرنا با بنواختند و درین روز هفت نوبت کرد اریحا بگشودند و در  
 کثرت هفتم سخت تر بنواختن کرنا که شیدند آنگاه یوشع فرمود یکی همه استان شده بگفت بجانب قلعه حده برید که خداوند و آب  
 فرموده که اریحا حصرم خدای باشد و ایشان را بشما عنایت کرده اموال و اهلای که در آنجا است همه از آن شایست خبر آید

این کتاب در روزهای اول  
 اریحا در روز اول  
 یوشع قوم  
 از آسمان باز ایستاد  
 در اکل غله و حبوبات  
 ارضی کردند  
 در هفتم سخت تر بنواختن  
 کرنا که شیدند آنگاه  
 فرموده که اریحا حصرم  
 خدای باشد



## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

و الهی و غیرت ه کی که در آن خواهند بود زیرا که فرستادگان بار از شر دشمن محفوظ داشت پس بنی اسرائیل میباشند فتنه  
 واحد همیشه او را محله بردند در حال پی موحی باذن اله تعالی باره قلعه بزرگ را قتل و لشکر پی کلفت داخل اریحا شدند و مردم شهر را  
 از مردوزن و طفل هر کس که یافتند قتل کردند و جانوران دیگر مانند گاو و گوسفند و خروا مثل آنها هر چه دیدند کشتند و آتش  
 در کفها و خانه زدند و جزیم و زره نحاس و عدد چیزی بنیب و غارت بر گرفتند و آن اشیاء را آورده در خیمه جمع بجز  
 خداوند گذاشتند و راهاب که در آن بود با خویشان در میان اسرائیل آمده بعتت عمر با ایشان نیزیت مقرر است که  
 بدل اول انگوا، ایزه، انقریزه، مکلوا، اینها نیستیم و قولوا حظه و اذ خلوا الباب سجده یوشع با بنی اسرائیل فرمود که اریحا  
 خداوند است همگام دخول آن خاضع و خاشع باشید و برای تعظیم خمیده داخل شوید و طلب مغفرت برای کنانان خویش  
 مقدس بنی اسرائیل بفرموده عمل کردند و جهال ایشان بمغافرت سبب آل الذین ظلموا قولوا غیر الذی قیل لهم از روی استناده  
 بدل کردند آن سخن را و بجای حظه مخطی سفاک گفتند که لغت ایشان معنی کندم سرخ باشد از نیروی نایره غضب خدا  
 بر او خستند چنانکه حق جل و علا فرماید *فَارْتَلَوْا عَلَیْكُمْ رَجْرَجًا مِّنَ السَّمَاءِ یُصَلِّی بِنَارٍ یَا كَا تُوَیْلُی لَوْ نَظَلُّونَ عَذَابِ خدای بدیشان نازل شد  
 پست و چهار هزار تن از انجاعت بعلت طاعون درگذشت پس یوشع و شایخ بنی اسرائیل بدرگاه یزدان استغاثه  
 برده تا محسبان ایشانرا مسعود داشت و از آن بلا ایمنی یافتند*

فتح اریحا

طفیل بنی اسرائیل

بنا بر بعضی روایات

۳۸۶۹

فتح می بدست یوشع سه هزار و هشتاد و شصت و نه سال بعد از سقوط آدم بود

یوشع علیه السلام بعد از فتح اریحا چند کس برای جاسوسی بجهت فرستاد تا از حال رجال آن بلد خبر گرفته باز آیند و آنگهی  
 دهند که چگونه فتح آن ملک میسر شود پس ایشان بر می رفته و فحص حال آنجا مت نموده باز آمدند و در حضرت یوشع معروض  
 داشتند که اهل می را بصاعقی و استطاعتی چندین نباشد که یکی ابطال بنی اسرائیل بدانوی شود بلکه دو هزار اگر نه هزار مرد از  
 کفایت کند و مملکت ایشانرا فرود گیرد پس یوشع سه هزار مرد منتخب ساخته بسوی ایشان فرستاد مردان می چون این خبر شنیدند  
 ساز سپاه دیده با استقبال جنگ پرور شدند و با بنی اسرائیل مصاف داده سی و شش تن از ایشانرا در میدان نبرد کشتند  
 و دیگران را هزیمت داده از دنبال آنجا مت تا خندق و جمعی را عرضه دار و هلاک ساختند چون بقیه ایست بخدمت یوشع  
 رسیده شرح حال باز گفتند آنحضرت دانست که اهل می را چنین قدرت متصور نباشد که با مردان بنی اسرائیل نبرد کنند  
 بلکه این غضب خداوند است که با قوم آمده پس روی بر خاک نهاده بنا لید و استغاثه نمود که خداوند اگر کار بنی اسرائیل  
 ازینگونه باشد محقریب نام ایشان از زمانه برافد از پیشگاه جلال خطاب در رسید که ای یوشع بنی اسرائیل در حیطه حرم خیا  
 کرده اند و هرگز بر اعدای خود نظر نخواهند یافت تا دفع خاین نکنند و او را برای خود رسانند پس یوشع با امداد ان برخوا  
 جمع طبقات اسباط را حاضر ساخت و از پی خاین قرعه انداخته معین گشت که در سبط یهود باشد و در سبط یهود برای هر فرد  
 قرعه انداخته معلوم کرد که خاین در سبط زارح بود و از قبیل زارح پست زبیدی بدست آمد و از میان رجال پست زبیدی بکرم قرعه  
 معلوم شد که نما خان بن کرمی بن زبیدی بن زارح از سبط یهود ایخانتی کرده یوشع با وی گفت ای نما خان راست بگوی چه جیاست  
 در حرم کرده که قوم بگیرد تو گرفتار نما خان عرض کرد راستی آنست که هنگام نهب و غارت در اریحا ازاری یافتم که دوست  
 شغال سیم و پنجاه شغال بزرگ داشت آنرا نیکو دوست داشتم و بر گفتم و در زمین مدفون نمودم پس بکرم یوشع آن فرمود  
 بیرون آورده در میان قوم آوردند و چون در آن زمان غارت بر مسلمانان حرام بود بکرم خدای یوشع فرمود تا ای نما خان

بنا بر بعضی روایات  
 قاصد روزی در سبط یهود  
 نما خان بن کرمی  
 در اریحا یافت